

امام جواد علیہ السلام



محمد تقی صرفی پور



امام جواد علیه السلام

نهمین امام شیعیان جهان

شخصیت بی نظیر امام جواد علیه السلام

1- یکی از شگفتی های آفرینش، امام جواد ع می باشند. که در زیارتنامه ان حضرت هم تعبیر شده ((ایه العظمی)) نشانه بزرگ الهی. -وقتی امام جواد ع متولد شد امام رضاع فرمود کودکی در مبارکی تاکنون مانند این فرزند متولد نشده است

2- شخصیتی که انقدر محبوب الهی هستند که توسل به ایشان باعث اجابت دعا می

شود

یک نفر از روحانیون می گفت برای ازدواجم به امام جواد توسل پیدا کردم درست

شد.

چند سال فرزند نداشتم باز به امام جواد متوسل شدم خدا به من فرزندی عنایت کرد. به چند نفر از افرادی که مشکل ازدواج یا فرزند داشتند گفتم نماز امام جواد ع رو که دور کعبه و در هر رکعتی هفتاد قل هو الله دارد بخونید. انها خواندند و حاجت گرفتند.

3- در جلسه علمای کشور اسلامی با حضور مامون و دانشمندان اسلامی از امام جواد هفت ساله سوالات سختی پرسیدند که امام به همه انها جواب داد و امام از انها سوالاتی پرسید که نتوانستند جواب بدهند

4- خلیفه و یارانش چون امام جواد را نمی شناختند و نسبت به امامت معرفت نداشتند خیال می کردند امام هم مانند افراد دیگر ضعیف النفس است لذا برای

کشف نقاط ضعف امام

ابتدا تعدادی زن زیبا نزد امام فرستادند ولی امام به آنها کوچکترین توجهی نکرد. بعد شخص نوازنده ماهری را نزد امام فرستادند که با نواختن طنبور امام را به وجد بیاورد ولی امام بر سر او فریادی کشیدند و فرمودند تقوا داشته باش! و او دستش فلج شد!

سپس وزرا را مامور کردند شهادت دروغ بدهند که امام قصد شورش دارد که امام نفرین کردند و کاخ خلیفه به لرزش درآمد و وزرا پایین بالا می افتادند. خلیفه التماس کرد که امام دعا کند کاخ به حال اول برگردد..

سپس مامون با شمشیر به امام جواد حمله کرد و بدن امام را پاره پاره کرد اما صبح دیدند امام صحیح و سالم است.

5-معجزاتی دیگر از امام نقل شده از جمله:

بینا کردن یکی از اصحاب امام رضاع که نابینا بود.

یحیی بن اکثم از امام معجزه خواست ناگاه عصای امام جواد به سخن درآمد و گفت مولای من امام و حجت خداست

شخصی پدرش مرده بود و اموال را مخفی کرده بود. امام جواد ع کاری کردند تا اینکه پدرش را در خواب دید و مکان اموال را به فرزندش گفت

امام افکار مردم را می خواند مثلا شخصی در محضر امام بود و تشنه بود ولی خجالت می کشید اب بخواهد ناگاه امام به غلام فرمود فلانی تشنه است برایش اب بیاورید. و این دوبار تکرار شد.

و یا شخصی صدقه داد بعد در بیابان طوفانی آمد و عمامه او را باد برد. اما وقتی در مدینه خدمت امام جواد رسید امام عمامه او را بش دادند و گفتند چون صدقه دادی از باب ((ان الله لایضیع اجر المحسنین)) عمامه ات حفظ شد.

و یا امام به یکی از اصحاب فرمودند خدا بتو پسری می دهد اسمش را احمد بگذار. و یا علی بن مهزیار اهوازی نوشت چون اهواز زلزله زیاد می آید می خواهیم از این

شهر هجرت کنیم. امام فرمود در اهواز بمان و روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرید و روز جمعه با لباس پاک، دسته جمعی بیرون از شهر رفته و دعا کنید. زلزله برطرف می شود.

ناراحتی امام جواد(ع)

از (دلایل طبری) منقول است که روایت کرده از محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن الولید از برقی از زکریا بن آدم که وقتی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد علیه السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالی که سن شریفش از چهار سال کمتر بود پس آن جناب دست خود را بر زمین زد و سر مبارک را به جانب آسمان بلند کرد و مدت طولانی فکر نمود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: جان من فدای تو باد! برای چه این قدر فکر می کنی؟ عرض کرد: فکرم در آن چیزی است که با مادرم فاطمه علیها السلام به جا آوردند! (أَمَّا وَاللَّهِ لَأُخْرِجَنَّهْمَا ثُمَّ لَأُحْرِقَنَّهْمَا ثُمَّ لَأَذْرِيَنَّهْمَا ثُمَّ لَأَنْسِفَنَّهْمَا فِي الْيَمِّ نَسْفًا) .

پس حضرت امام رضا علیه السلام او را نزدیک خود طلبید و مابین دیدگان او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! تویی شایسته از برای امامت.

عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ سَهْلٍ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَّمَنِي شَيْئًا إِذَا أَنَا قُلْتُهِ كُنْتُ مَعَكُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ قَالَ فَكَتَبَ بِخَطِّ أَعْرَفُهُ أَكْثَرَ مِنْ تِلَاوَةِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ وَرَطَّبُ شَفَتَيْكَ بِالْإِسْتِغْفَارِ

راوی می گوید در نامه به امام جواد علیه السلام نوشتم: چیزی به من بیاموز که با گفتن آن در دنیا و آخرت با شما باشم. حضرت علیه السلام در جواب نامه که با خط خودشان بود و من خط او را می شناختم، برایم نوشتند: سوره «اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ» را زیاد تلاوت کن و لبانت را با استغفار تر کن.

امام فرمود: برترین عبادت اخلاص است

و فرمود: سه چیز لازم است توفیق الهی - واعظی از درون - قبول نصیحت

جود و احسان

معروف ترین لقب پیشوای نهم شیعیان «جواد» است. آن رهبر فرزانه را به خاطر جود

و عطای فراوانش به این نام خوانده اند که برگرفته از نامهای زیبای پروردگار متعال

است. در فرازی از دعای امام صادق علیه السلام می خوانیم: «أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

الْجَوَادُ الْمَاجِدُ»^۱

از جمله ویژگیهای بارز امام جواد علیه السلام، بخشندگی ان حضرت است.

وقتی امام می خواستند از منزل خارج شوند دهها فقیر و نیازمند در خانه منتظر امام بودند تا حضرت به آنها کمک کند.

معروف است که به سید فقری باغ و خانه خود را بخشیدند.

بخشش های حضرت منحصر در عمر کوتاه ان حضرت نمی شود و از بعد از شهادت امام تاکنون هزاران نفر با توسل به امام نهم، حاجت گرفته اند و معروف است کسانی که صاحب اولاد نمی شوند اگر نماز امام جواد علیه السلام را که در مفاتیح آمده بخوانند خدا به آنها اولاد عنایت می کند.

آیه العظمی

در زیارتنامه ان حضرت آمده: السلام علیک یا ایه العظمی

^۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۸۳

خداوند یک نشانه بزرگ قرار داد و خداوند اراده کرد برای اولین بار همه علوم پیامبران و امامان را به کودکی هفت ساله بدهد و او را پیشوای جهانیان نماید و او وارث همه پیامبران و امامان قبل از خود می باشد. به امام جواد علیه السلام خطاب می شود: **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحٍ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام [وَلِيُّ اللَّهِ].**

دانشمندان بزرگ اسلامی از این کودک هفت ساله هزاران سوال می پرسند و او به همه جواب می دهد سپس او از دانشمندان یک سوال می پرسد و هیچ یک نمی توانند جواب آن را بدهند و خود حضرت جواب می دهد.

اگر افرادی که به ولایت و امامت اعتقاد ندارند بیایند فقط درباره امام جواد علیه السلام بررسی کنند و ایشان را بشناسند قطعاً اعتقاد به امامت پیدا می کنند.

آن بزرگوار می فرمود: «ثَلَاثٌ يُبَلِّغُنَّ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ كَثْرَةُ الْاسْتِغْفَارِ وَ خَفْضُ الْجَانِبِ وَ كَثْرَةُ الصَّدَقَةِ»؛

انسان با داشتن سه خصلت پسندیده می تواند به مقام رضوان و خشنودی الهی برسد: زیاد طلب آمرزش کردن، نرمخویی و مدارا با مردم و زیاد صدقه دادن».

از ویژگیهای امام نهم علم فراوان ایشان است که به گذشته و حال و آینده علم و آگاهی داشتند. و همه زبانهای دنیا را می دانستند و به همه علوم اشنا بودند، درحالی که فقط هفت یا هشت سال سن داشتند و در هیچ مدرسه و دانشگاهی درس نخواند. در ابتدای امامت آن حضرت دانشمندان نزدش می آمدند و برای اینکه مقدار علم

ایشان را بدانند از ایشان سوالات مختلف فقهی و اعتقادی و غیره می نمودند که تعداد این سوالات را سی هزار نوشته اند و امام درس هفت سالگی به همه این سوالات مشکل جواب دادند.

و امام سواتی از دانشمندان می پرسیدند که آنها جواب انها را نمی دانستند

آن امام بخشنده در روز دهم رجب سال صد و نود و پنج هجری در مدینه متولد شد . مادرش خیزران یا سبیکه یا ریحانه و پدرش امام رضا علیه السلام بوده است . در هفت سالگی به مقام امامت رسید و هیجده سال مقام امامت را به عهده داشت . و شهادتش در بیست و پنج سالگی در سی ذیقعه سال 220 در سامراء بوده است . مرقد شریفش در کاظمین می باشد .

نام مبارکش محمد و القابش جواد ، تقی ، آیه العظمی و ... بوده و به او ابن الرضا هم می گفته اند . کنیه اش اباجعفر بوده است .

وقتی امام جواد علیه السلام متولد شد ، امام رضا علیه السلام فرمود : مانند این کودک در مبارکی ، تاکنون متولد نشده است .

علی بن اسباط می گوید : وقتی خدمت امام جواد علیه السلام رفتیم و اندام کم سن و سال او را برانداز کردم ، ناگاه حضرت فرمود : همانطور که خداوند ، بعضی از پیامبران را در سنین کم ، حجت خود قرار داد ، امام علیه السلام را هم همین طور قرار می دهد . قرآن فرماید : « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا » ما به عیسی در کودکی حکمت دادیم . و باز می فرماید : « بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً » یعنی : « زمانی که او بزرگ شد و به چهل سالگی رسید ... » که نشان می دهد جایز است در کودکی حکیم باشد و جایز است در چهل سالگی باشد . (معارف قران و اهل بیت)

نماز امام جواد علیه السلام

به جهت برآورده شدن امور دنیوی سفارشات بسیاری به خواندن نماز امام جواد علیه

السلام شده است و گفته اند که در نیت نماز بگوئید نماز امام جواد علیه السلام می خوانم به این امید که ایشان جواب من را به خاطر بابایشان امام رضا علیه السلام بدهند. و غیر ممکن است که با خواندن این نماز حاجتی برآورده نگردد. زمان خواندن نماز جواد الائمه (ع):

گرفتن حاجت از خداوند عالم و ائمه اطهار (ع) آداب و رسومی دارد که انسان با رعایت آن ها زودتر به مقصود خود می رسد. گر چه آدمی در هر زمان و در هر مکانی خالق خویش را بخواند، می شنود، ولی خود خداوند متعال، برای رسیدن بندگان به خواسته خویش، راه ها و وسائلی را قرار داده است که از طریق همین وسائل زودتر به مقصود خواهد رسید. برای گرفتن حاجت از ائمه اطهار (ع) راه هایی وجود دارد که از طریق خود آن بزرگواران بیان شده است؛ یکی از راههای بسیار مجرب در برآورده شدن حاجات، خواندن نماز جواد الائمه در وقت گرفتاریهاست. خواندن نماز امام جواد زمان خاصی ندارد هر وقت بخواهید میتوانید بخوانید، اما بهتر است نیمه شب با اشک چشم خوانده شود.

طریقه خواندن نماز جواد الائمه (ع) برای شفای بیماران:
در روایات دینی آمده است که برای شفای هر مریضی دو رکعت نماز حاجت توسل به حضرت جواد الائمه (ع) خوانده شود و بعداً یکصد و چهل و شش مرتبه بگوید:

ما شاء الله لا حولَ ولا قُوَّةَ إلا بالله

چنانچه نماز امام جواد در ساعتی که منسوب به آن حضرت است خوانده شود، بسیار مفید و ساعت آن را از نماز عصر تا دو ساعت بعد از آن تشخیص داده اند که بسیار مورد استجاب است.

روش اول نحوه خواندن نماز جواد الائمه برای برآورده شدن حاجات:
نماز امام جواد (ع) دو رکعت است که در هر رکعت حمد یک مرتبه و توحید هفتاد مرتبه خوانده میشود. سید بن طاووس در جمال الاسبوع برای هر یک از ائمه علیهم السلام نمازی با دعا ذکر نموده‌است. دعای بعد از پایان نماز جواد الائمه به شرح زیر میباشد:

اللَّهُمَّ رَبَّ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَالْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ

ای خدای آفریننده روحهایی که از جهان فانی رفته و بدنهای کهنه پوسیده شده

أَسْأَلُكَ بِطَاعَةِ الْأَرْوَاحِ الرَّاجِعَةِ إِلَى أَجْسَادِهَا (أَحْبَائِهَا)

درخواست می کنم به طاعت روحهایی که به امر تو به بدن باز می گردند

وَبِطَاعَةِ الْأَجْسَادِ الْمُتَمِّمَةِ بِعُرُوقِهَا وَبِكَلِمَتِكَ النَّافِذَةِ بَيْنَهُمْ

و به طاعت بدنهایی که پس از تفرق با عروق و اعضاء همه ملتم و مجموع می گردند
و به امر نافذ تو میان آنها

وَأَخْذِكَ الْحَقِّ مِنْهُمْ وَالْخَلَاقُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَنْتَظِرُونَ فَضْلَ قَضَائِكَ

و به آن حقی که تو از همه باز خواهی گرفت در حالی که خلاق در پیشگاه حضور

تو منتظر حکم تو

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَكَ وَيَخَافُونَ عِقَابَكَ

و امیدوار رحمت تو و ترسان از عقاب تواند

صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

درود فرست بر محمد و آل محمد

وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصَرِي وَالْيَقِينَ فِي قَلْبِي

و نور در چشم من و یقین و ایمان در قلب من

وَذِكْرَكَ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ عَلَى لِسَانِي وَعَمَلًا صَالِحًا فَارْزُقْنِي

و ذکر دائم خود را به شب و روز بر زبان من جاری کن و عمل صالح روزی من
گردان

روش دوم نحوه خواندن نماز جواد الائمه برای برآورده شدن حاجات:

دو رکعت نماز حاجت و توسل به امام جواد (ع) می خوانیم. در رکعت اول سوره حمد و سوره قدر را می خوانیم و در رکعت دوم سوره حمد و سوره کوثر را میخوانیم. بعد در قنوت سه مرتبه آیه امن یجیب المضطر اذا دعاه و یکشف السوء را

می خوانیم و بعد از اینکه سلام نماز را گفتیم به سجده می رویم و با تضرع 9 مرتبه می گوییم (یا جواد الائمه ادر کنی)

پیامبر فرمود پدرم به فدای پسر بهترین کنیز نوبه (مراد امام جواد علیه السلام است) ((علی بن جعفر)) در ضمن گفتاری به حسن بن حسین بن علی بن حسین فرمود: ((خداوند حضرت رضا (علیه السلام) را در آن هنگام که برادرها و عموهایش به او ستم کردند، یاری فرمود)) و پس از ذکر مطالبی، علی بن جعفر می گوید: من برخاستم و دست ابوجعفر محمد بن علی (یعنی امام جواد (علیه السلام)) را گرفتم و گفتم:

((گواهی می دهم که تو در پیشگاه خدا، امام هستی)). امام رضا (علیه السلام) گریه کرد و سپس (به من) فرمود: ای عمو! آیا از پدرم نشیدی که می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

((بَاعَبِي ابْنَ خَيْرَةِ الْأُمَمِ النَّوِيَّةِ...؛ پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان از اهل نوبه. پاک سرشتی از فرزندان او (حضرت قائم) است؛ آواره (بیابانها) و طالب خون پدر و جدش، پنهان شده از نظرها (که مدت غیبتش آن قدر طولانی است) که در مورد او گفته می شود از دنیا رفته، یا هلاک شده؟ یا به کدام بیابان و دره ای رفته و ناپدید شده است)).

گفتم: فدایت کردم! راست می گویی. (زندگی دوازده امام (ع))

امام بعد از شما کیست؟

((صفوان بن یحیی)) می گوید: به حضرت رضا (علیه السلام) عرض کردم: قبل از آنکه خداوند ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را به شما ببخشد، از تو می پرسیدم (که امام بعد از شما کیست؟)؛ در پاسخ می فرمودی: ((اگر) خداوند به من پسری عطا کند (او امام شماست))، اینک خداوند آن پسر را به شما عنایت فرموده و چشمهای ما

را به وجود او روشن فرموده است ، خدا آن روز را نیاورد که ما با جای خالی تو مواجه شویم و اگر چنین روزی (یعنی درگذشت شما) پیش آمد، ما به چه کسی مراجعه کنیم ؟ (و او را امام خود قرار دهیم ؟).

حضرت رضا (علیه السلام) با دست اشاره به ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) کرد که در آن هنگام پیش رویش ایستاده بود.

عرض کردم : ((فدایت شوم ! این پسر، کودکی است که سه سال دارد؟!)).

فرمود: ((سنّ کم او به امامت او آسیب نمی رساند، عیسی (علیه السلام) قیام به حجّت (پیامبری) کرد با اینکه کمتر از سه سال داشت)).

((معمر بن خلّاد)) می گوید: در محضر حضرت رضا (علیه السلام) بودم ، سخنی از آن حضرت (در راستای امامت) شنیدم ، آنگاه فرمود: ((شما چه نیازی (به امام) دارید (و چه کمبودی احساس می کنید؟) این ابوجعفر (اشاره به امام جواد) است که او را جانشین خودم کردم و مقام خود را به او سپردم ، ما از خاندانی هستیم که کودکانمان (خصایص امامت) را از بزرگانمان ، ارث می برند، همچون یکدیگر (یعنی همانگونه که بزرگسالانمان خصایص امامت را ارث می بردند) بدون هیچ گونه تفاوت)).

((حسن بن جهم)) می گوید: در محضر امام رضا (علیه السلام) نشسته بودم ، پسرش ابوجعفر (امام جواد (علیه السلام)) را خواست او کودک بود آمد، امام رضا (علیه السلام) او را در کنار من نشانید و به من فرمود: ((پیراهن او را بیرون بیاور))، من پیراهن (حضرت جواد را) از تنش بیرون آوردم ، امام رضا (علیه السلام) فرمود: با دقت بین دو شانه او (جواد (علیه السلام)) را ببین ، من نگاه کردم ، ناگهان چشمم به چیزی شبیه مهر در یکی از شانه هایش افتاد که آن در گوشت فرو رفته بود. آنگاه

حضرت رضا (علیه السلام) فرمود: ((این مهر را می بینی ؟ نظیر همین ، در شانه پدرم وجود داشت)). (سیره پیشوایان)

پیامبر فرمود پدرم به فدای پسر بهترین کنیز نوبه (مراد امام جواد علیه السلام است)

((علی بن جعفر)) در ضمن گفتاری به حسن بن حسین بن علی بن حسین فرمود:
((خداوند حضرت رضا (علیه السلام) را در آن هنگام که برادرها و عموهایش به او ستم کردند، یاری فرمود)) و پس از ذکر مطالبی ، علی بن جعفر می گوید: من برخاستم و دست ابوجعفر محمد بن علی (یعنی امام جواد (علیه السلام)) را گرفتم و گفتم :

((گواهی می دهم که تو در پیشگاه خدا، امام هستی)). امام رضا (علیه السلام) گریه کرد و سپس (به من) فرمود: ای عمو! آیا از پدرم نشیدی که می فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

((بِأَبِي ابْنِ خَيْرَةِ الْأُمَاءِ النَّوِيَّةِ ...؛ پدرم به فدای پسر بهترین کنیزان از اهل نوبه . پاک سرشتی از فرزندان او (حضرت قائم) است ؛ آواره (بیابانها) و طالب خون پدر و جدش ، پنهان شده از نظرها (که مدت غیبتش آن قدر طولانی است) که در مورد او گفته می شود از دنیا رفته ، یا هلاک شده ؟ یا به کدام بیابان و درّه ای رفته و ناپدید شده است)).

گفتم : فدایت کردم ! راست می گویی . (زندگی دوازده امام (ع))

موسی مَبْرَقَع (متوفای ۲۹۶ق) فرزند امام جواد(ع) و برادر کوچکتر امام هادی(ع)

است. وی اهل علم بوده و روایاتی را از امام جواد(ع) نقل کرده است. مدفن وی در قم است. او را به جهت پوشاندن چهره‌اش با نقاب، مَبْرَقَع می‌نامیده‌اند. موسی مبرقع، جد سادات رضوی است. معروف است که خاندان سادات بُرقعی قم و اطراف

ری به او منسوب‌اند. مزار وی در محله چهل اختران قم مورد زیارت و تکریم شیعیان است. موسی مبرقع جد سادات رضوی به شمار می‌آید و نسب آنها به موسی می‌رسد، سادات رضوی در کشورهای مختلف از جمله ایران، هند، پاکستان، افغانستان، عراق، شام و غیره زندگی می‌کنند.

پرسیدن سی هزار سؤال

کلینی و دیگران نوشته‌اند که وقتی امام جواد علیه‌السلام در هفت یا نه سالگی به امامت رسید، برای آزمایش امامت حضرت، سی هزار سؤال از او در روزهای متوالی پرسیدند و امام به همه آنان جواب کافی و شافی دادند⁽¹⁾.

روزی امام جواد علیه‌السلام در ابتدای امامت خود، به مسجد مدینه رفت و بر بالاترین پله آن نشست و فرمود: من محمد بن علی الرضا علیه‌السلام هستم. من جواد هستم. من عالم به نسب‌های مردم در پشت پدرانشان هستم. من اسرار و ظواهر شما را می‌دانم. من به آنچه به سوی آن می‌روید، عالم هستم. علمی که قبل از خلقت خلق بوده و بعد از فناء آسمان‌ها و زمین‌ها بوده است... سپس دست بر دهان خود گذاشت و فرمود: ای محمد! همان طور که پدرانت سکوت اختیار کردند، تو هم ساکت باش.⁽²⁾

(1) منتهی الامال: ج 2، ص 575.

(2) ستارگان درخشان

تذکره مداح اهل بیت

دعبل بن علی (شاعر و مداح معروف) خدمت امام رضا علیه السلام رسید.

حضرت فرمود: به او هدیه ای دادند، او گرفت ولی حمد خدا نکرد.

امام علیه السلام به او فرمود: چرا حمد خداوند نکردی؟

دعبل گوید بعد از آن به خدمت امام جواد علیه السلام رسیدم و آن حضرت دستور داد به من هدیه ای دادند، من گرفتم و گفتم: الحمد لله حضرت فرمود: اکنون ادب شدی (از تذکری که پدرم داد ادب شدی). (قصه های تربیتی چهارده معصوم)

انفاق

امام رضا علیه السلام در نامه ای به فرزندش امام جواد علیه السلام نوشت: ای ابو جعفر! به من خبر رسیده است وقتی می خواهی از منزل بیرون روی غلامان تو را از درب کوچک منزل بیرون می برند و این بخاطر بخل آنهاست که نمی خواهند از سوی تو خیری به نیازمندان برسد.

به حقی که بر تو دارم سوگندت می دهم که پیوسته از درب بزرگ رفت و آمد کن، وقتی که سوار مرکب می شوی در هم و دینار به همراه داشته باش و به هر کسی که از تو در خواستی می کند عطا کن.

عموهایت از تو کمک خواستند بخشش تو به آنها کمتر از پنجاه دینار نباشد، اگر بیشتر دادی اختیار با توست. و اگر عمه هایت در خواست کمک کردند کمتر از 25 دینار به آنها نده اگر بیشتر دادی مختاری، همانا من می خواهم خداوند مقام تو را بالا برد پس انفاق کن و از کم شدن در درگاه خداوند صاحب عرش ترسی به خود را راه نده. (قصه های تربیتی چهارده معصوم)

معجزات امام جواد علیه السلام

1 - شفای نابینا

شخصی به نام محمد می گوید : « وقتی که امام رضا علیه السلام خواستند قبل از رفتن ، به خراسان به مکه مشرف شوند ، (در حالی که امام جواد علیه السلام در سنین کودکی بودند) من خدمت امام رضا علیه السلام به مکه رفتم . وقتی که خواستم برگردم ، خدمت امام رضا علیه السلام رفتم و عرض کردم می خواهم به مدینه بروم . اگر می خواهید نامه ای برای فرزندان محمد تقی علیه السلام بنویسید تا برای او ببرم . حضرت تبسمی فرمود : و نامه ای نوشت و به من داد . من نامه را در مدینه خدمت امام جواد علیه السلام که هنوز کودک بود ، بردم در حالی که در آن موقع من نابینا بودم . (من فهمیدم) خادم امام نهم علیه السلام در حالی که امام علیه السلام را بر دوش گرفته بود ، آمد و من نامه امام رضا علیه السلام را به او دادم . امام جواد علیه السلام به خادم فرمود که مهر از نامه بردار و آن را باز کن . چون خادم مهر از نامه برداشت و آن را مقابل آن حضرت گشود . حضرت آن را ملاحظه کرد و به من فرمود : ای محمد ! احوال چشمت چگونه است ؟ عرض کردم : یابن رسول الله چشمم علیل شده و چنانچه مشاهده می فرمائید بینائی او رفته است . حضرت دست مبارک به چشمان من کشید ، از برکت دست آن حضرت ، چشمان من شفا یافت و من دست و پای حضرت را بوسیدم و در حالی که بینا بودم از خدمتش بیرون آمدم »⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2، ص 332.

2 - نان جو مدینه بهتر از ناز و نعمت های بغداد

حسین مکاری می گوید : « زمانی که امام جواد علیه السلام در بغداد بود و معتصم خلیفه در ظاهر بسیار به او احترام می کرد ، من به بغداد رفتم و خدمت حضرت جواد علیه السلام رسیدم . وقتی این عزّت و احترام امام علیه السلام را دیدم با خود گفتم حضرت جواد علیه السلام با این محبوبیت و موقعیتی که نزد خلیفه دارد و با این همه غذا و غذاهای لذیذی که در اختیار آن حضرت قرار گرفته است ، هرگز به مدینه مراجعت نخواهد کرد . تا این خیال در خاطر من گذشت ناگاه دیدم امام جواد علیه السلام پس از اینکه لحظه ای سر مبارک خود به زیر انداخته بود ، در حالی که رنگ مقدسش زرد شده بود ، سربلند کرد و فرمود : ای حسین ! نان جو و نمک نیم کوب در حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای من بهتر از این ناز و نعمت هایی است که تو در اینجا مشاهده می کنی » ⁽¹⁾.

3 - ثمر دادن درختی که خشک شده بود

ابوهاشم جعفری می گوید : « در مسجد مسیب با امام جواد علیه السلام نماز خواندم . به حضرت گفته شد که در مسجد درخت سدری است که خشک شده و برگی بر آن باقی نمانده است . امام علیه السلام دستور دادند که آب بیاورند و در زیر درخت سدر وضو گرفتند . در همان موقع درخت باطراوت شده و میوه سدر ثمر داد و سرسبز گردید » ⁽²⁾.

4 - امام جواد علیه السلام بر بالین پدر

اباصلت هروی می گوید : « وقتی که در آخرین روز زندگی امام رضا علیه السلام مأمون امام علیه السلام را خواست و انگور زهرآلود به حضرت خورانید ، امام علیه السلام به منزل خویش

(1) ستارگان درخشان : ج 11 ، ص 37 .

(2) بحارالأنوار : ج 50 ، ص 62 .

برگشتند و به من فرمودند : درها را ببند ! درها را بستم و حضرت به بستر افتاد و من در صحن خانه محزون و غمگین ایستاده بودم . ناگاه دیدم جوانی زیباروی که موی سرش مجعد و پیچیده بود و از همه به حضرت رضا علیه السلام شبیه تر بود ، داخل صحن شد ، به طرف او رفته و گفتم : درها که بسته بود از کجا وارد شدی ؟ تو کیستی ؟ فرمود : ای اباصلت ! من حجت خدا ، محمد بن علی هستم . این را گفت و به محضر امام رضا علیه السلام رفت و به من فرمود که تو هم به همراه من بیا . من با او به خدمت امام رضا علیه السلام رفتم . چون چشم امام رضا علیه السلام به او افتاد ، برخاست و او را در آغوش کشید و به سینه اش چسبانید و میان دو چشمش را بوسید و بعد او را به بستر خویش کشید . امام جواد علیه السلام بر روی پدرش افتاد و او را بوسید و با او آهسته چیزی می گفت که من نفهمیدم و دیدم که در لب های امام رضا علیه السلام کفی ظاهر شده مانند سفیدی برف . امام جواد علیه السلام آنها را با زبانش می مکید . آنگاه امام رضا علیه السلام از میان لباس و سینه اش چیزی مانند گنجشک بیرون آورد . امام جواد علیه السلام آن را بلعید و در آن موقع امام رضا علیه السلام رحلت فرمود و روح مبارک از بدن شریفش به ملکوت اعلی پرواز کرد ⁽¹⁾ .

5 - اعتقاد به امامت حضرت جواد علیه السلام

علی بن خالد می گوید : « در سامرا که بودم شنیدم مردی را به جرم اینکه ادعای پیامبری می کرده است ، زندانی کرده اند . کنجکاو شدم که به زندان رفته و او را بینم . وقتی به درب زندان رفتم به نگهبانان پولی دادم تا اجازه دادند با او ملاقات کنم . وقتی با او مشغول صحبت شدم دیدم که او مردی فهمیده و خردمند است . گفتم : داستان تو چیست ؟ گفت : من مردی هستم که در شام در محل رأس الحسین

به عبادت می پرداختم . شبی در محراب مشغول گفتن ذکر بودم که در مقابلم شخصی را دیدم که به من فرمود : با من بیا . من با او مقدار کمی راه رفتیم ، ناگاه خود

(1) خاندان وحی : ص 626 .

را در مسجد کوفه دیدم . او به من فرمود : آیا این مسجد را می شناسی ؟ گفتم : آری ، این مسجد کوفه است . او نماز خواند و من هم با او نماز خواندم و بعد از نماز ، مقدار کمی راه رفتیم که خود را در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه دیدم ، او بر پیامبر صلی الله علیه و آله سلام کرد و نماز خواند و من هم با او نماز خواندم . سپس از مسجد بیرون آمدم و مقدار کمی راه رفتیم و خود را در محل اول در شام دیدم و آن شخص هم غایب شده بود . من از این کرامات متعجب بودم ، تا اینکه در سال بعد همان شخص را مجدداً دیدم و او مرا خواند و من اجابت کردم و به همان طریقه سال قبل کرامت ها از او دیدم ، تا اینکه به شام برگشتم . من به او گفتم قسم به خدائی که این قدرت ها را به تو داده ، به من بگو که شما کیستید ؟ فرمود : من محمد بن علی بن موسی بن جعفر علیهم السلام هستم . این جریان گذشت و من چند جا این مطلب را نقل کردم ، تا اینکه به گوش محمد بن عبدالملک زیات (وزیر معتصم) رسید و او دستور داد که مرا دستگیر و به عراق بفرستند و همان طور که می بینی در زندان هستم و تهمت زده اند که ادعای نبوت کرده ام . راوی می گوید : به او گفتم اجازه می دهی من این مطلب را به وزیر بنویسم . گفت : بنویس .

و من حقیقت ماجرا را برای وزیر نوشتم .

بعد از چند روز نامه من برگشت در حالی که وزیر پشت نامه نوشته بود چنانچه ادعای این مرد صحیح باشد همان شخص بیاید و او را از زندان نجات دهد . من وقتی این جواب مأیوس کننده را دیدم صبح روز بعد به زندان رفتم تا اینکه به او دلداری دهم

، ولی وقتی به زندان رسیدم دیدم که نگهبانان از سویی به سوی دیگر روانند . علت را سؤال کردم . گفتند این مردی که به جرم ادعای نبوت زندانی بوده است ، دیشب از زندان ناپدید شده است و کسی نمی‌داند به زمین فرو رفته است و یا پرنده‌ای او را به بالا برده است .

راوی می‌گوید : من که زیدی مذهب بودم با دیدن این معجزه به امامت امام جواد علیه‌السلام معتقد شدم و عقیده‌ام نیکو گردید «⁽¹⁾ .

6 - آزادی اباصلت از زندان

اباصلت هروی می‌گوید : « پس از دفن امام رضا علیه‌السلام ، مأمون مرا احضار کرد و گفت : آن دعائی را که خواندی و آب قبر حضرت رضا فرو رفت را به من یاد بده . من گفتم : به خدا قسم که آن دعا را فراموش کرده‌ام . ولی با اینکه من راست می‌گفتم سخن مرا باور نکرد و دستور داد که مرا زندانی کردند . یک سال از زندانی شدن من گذشت و من خیلی متأثر و نگران شدم . یک شب بیدار ماندم و مشغول دعا و عبادت شدم و انوار مقدسه محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و آل او را شفیع قرار دادم و خدا را به حق آنها قسم دادم که مرا از زندان نجات دهد . هنوز دعای من تمام نشده بود که دیدم امام جواد علیه‌السلام در زندان نزد من حاضر شد و به من فرمود : ای اباصلت ! سینه‌ات تنگ و صبرت تمام شده است ؟ گفتم : آری به خدا قسم ! آن بزرگوار به من فرمود : برخیز ! ناگاه دیدم که زنجیر از پایم باز شد . آن حضرت دست مرا گرفت و در حالی که نگهبانان مرا می‌دیدند ولی به اعجاز آن حضرت قدرت سخن گفتن نداشتند ، از زندان خارج نمود . وقتی که از زندان خلاص شدم حضرت جواد(ع) به من فرمودند : تو در امان خدائی ! از این به بعد مأمون تو را نخواهد دید و تو مأمون را نخواهی دید و همچنان شد که آن بزرگوار فرموده بود «⁽²⁾ .

7 - اطمینان به امامت حضرت جواد علیه السلام

قاسم بن عبدالرحمان می گوید: « من زیدی مذهب بودم . روزی در بغداد دیدم که مردم در حال دویدن و شتاب هستند و بعضی در بالای بلندی ها می روند و بعضی ایستاده اند ، پرسیدم چه خبر است ؟ گفتند : ابن الرضا ! ابن الرضا ! یعنی حضرت جواد علیه السلام می آید . گفتیم : به خدا سوگند من نیز می ایستم و او را مشاهده

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 279 .

(2) ستارگان درخشان : ج 11 ، ص 40 .

می کنم . ناگاه حضرت در حالی که سوار بر استری بود ، ظاهر شد . من وقتی چشمم به او افتاد با خود گفتم : خداوند امامیه را... کند که معتقدند اطاعت از این جوان واجب است ! تا این خیال در دل من گذشت حضرت رو به من کرد و فرمود : ای قاسم بن عبدالرحمان « أَبَشْرًا مِنَّا وَاحِدًا نَتَّبِعُهُ إِنَّا إِذَا لَفِيَ ضَلَالٍ وَسُعْرٍ » یعنی مشرکین درباره پیامبر می گفتند : « آیا از یک نفر مثل خودمان تبعیت کنیم که در این صورت گمراه می شویم ؟ ! »

دوباره در دل گفتم : او ساحر است ! مجدداً به من فرمود : « أُلْقِيَ الذِّكْرُ عَلَيْهِ مِن بَيْنِنَا بَلْ هُوَ كَذَّابٌ أَشِرٌّ » مشرکین گفتند : « آیا در میان ما فقط به او آیه نازل می شود ! نه ، او کذاب می باشد » .

وقتی که دیدم حضرت از افکار من خبر می دهد اعتقاد به امامت او پیدا کردم و یقین کردم که او حجت خدا بر خلق است ⁽¹⁾ .

8 - محل اختفای اموال

ابوهاشم می گوید : « شخصی خدمت امام جواد علیه السلام آمد و عرض کرد : ای فرزند رسول خدا ! پدرم مُرد و اموالی داشته است که نمی دانم کجا پنهان کرده

است . من دارای عائله سنگینی هستم و از محبتان شما هستم و از شما طلب کمک می نمایم . امام علیه السلام فرمود : « امشب وقتی نماز عشا را خواندی بر محمد و آل محمد صلوات بفرست ، که پدرت را در خواب خواهی دید و به تو می گوید که این اموال کجاست . آن مرد طبق فرمایش امام علیه السلام عمل کرد و پدرش را در خواب دید که به او گفت : ای پسر . اموال من در فلان محل است . آنها را بردار و خدمت فرزند رسول خدا برو و به او اطلاع بده . او اموال را پیدا کرد . خدمت امام آمد و گفت : شکر می کنم خدایی را که شما را اکرام کرد و شما را برگزید »⁽²⁾ .

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 333 . (هر دو آیه در سوره قمر)

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 42 .

9 - دلیل امامت

یحیی بن اکثم گفت : « روزی در مدینه ، مشغول زیارت قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا محمد بن علی علیه السلام (امام جواد) را دیدم که قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله را طواف می کرد .

با او درباره مسائلی که داشتم مناظره کردم و او به من جواب آنها را فرمود .

گفتم : می خواهم از شما سوالی کنم ولی به خدا قسم شرم می کنم . فرمود پیش از آنکه سؤال بکنی جواب بگویم . از من از امام می پرسی ؟ گفتم : واللّه سؤالم همین است . فرمود : « من امام هستم » . گفتم : به کدام علامت و دلیل ؟ در دستش عصایی بود . ناگاه عصا به سخن آمد و گفت : (انّ مولای امام هذا الزمان وهو الحجة) مولای من امام این زمان است و او حجت خداست⁽¹⁾ .

10 - تشخیص نامه ها

داود بن قاسم جعفری می گوید : « خدمت حضرت جواد علیه السلام شرفیاب شدم و سه نامه همراهم بود که نشانی و نام نویسنده روی آن نبود و آن نامه ها به هم اشتباه شده بود و من از این اشتباه ناراحت بودم . امام علیه السلام یکی از نامه ها را برداشت و فرمود : این نامه از ریان بن شبيب است و دومی را برداشت و فرمود : این هم نامه فلانی نیست ؟ عرض کردم : آری ! من مبهوتانه به او نگاه می کردم . حضرت لبخندی زد و سومی را برداشته فرمود : این هم نامه فلانی است . عرض کردم : آری ! قربانت کردم . سپس سیصد دینار به من داده و دستور داد آن را به نزد یکی از پسر عموهایش ببرم و فرمود : آگاه باش که به تو خواهد گفت : مرا به پیشه‌وری راهنمایی کن که برایم با این پول کالائی بخرد و تو راهنمائیش کن . گفتم : چنین

(1) خاندان وحی : ص 625 .
خواهم کرد «⁽¹⁾ .

11 - مطلبی عجیب

حکیمه دختر امام علی نقی علیه السلام می گوید : « بعد از شهادت امام جواد(ع) برای عرض تسلیت نزد ام عیسی (ام الفضل) دختر مأمون که همسر اول امام جواد(ع) بود رفتم . دیدم که بسیار گریه و بی تابی می کند و نزدیک است که از شدت غصه بمیرد .

من و او از خصلت های خوب امام علیه السلام صحبت می کردیم و ام عیسی گفت : من مطلب عجیبی به تو از امام علیه السلام می گویم که از همه چیزها بزرگ تر است . گفتم : آن کدام است ؟ ام عیسی گفت : من همیشه نسبت به اینکه حضرت همسر دیگری داشته باشد حسادت می کردم و به پدر خود مأمون می گفتم و پدرم می گفت

: تحمل کن که او فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله است . روزی در خانه بودم که دیدم دختری از در خانه وارد شد و به من سلام کرد . گفتم : کیستی ؟ گفت : از اولاد عمار یاسر و همسر امام محمد تقی علیه السلام هستم ، که شوهر تو است .

من چنان ناراحت شدم که نزدیک بود سر برداشته و به صحرا روم و جلاء وطن کنم و شیطان نزدیک بود که مرا وادار کند که آن زن را اذیت کنم ، ولی ناراحتی خود را فرو بردم و به او نیکی کردم و خلعتی به او دادم . چون آن زن رفت ، نزد پدرم رفتم و آنچه دیده بودم به او خبر دادم . مأمون مست لایعقل بود وقتی این مطلب را شنید به غلامی که نزد او بود دستور داد که شمشیر مرا بیاور ! شمشیر را برداشت و سوار شد و گفت : به خدا می روم و او را می کشم . چون این حال را از پدر خود مشاهده کردم ، پشیمان شدم و انا لله وانا الیه راجعون خواندم و به صورت خود می زدم و به دنبال پدرم می رفتم . تا اینکه به خانه ای رسیدیم که امام علیه السلام بود . پدرم وقتی امام علیه السلام را دید با شمشیر ضرباتی به امام علیه السلام زد به طوری که بدن امام علیه السلام پاره پاره شد و از نزد امام علیه السلام بیرون آمد و من به دنبال او فرار می کردم . وقتی به منزل

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 282 .

رسیدیم تا صبح خواب به چشمم نرفت و چون صبح شد به نزد مأمون آمدم و گفتم می دانی دیشب چه کردی ؟ گفت : نه . گفتم : پسر امام رضا علیه السلام را کشتی ؟ او از این سخن متحیر شد و از حال رفت و بیهوش شد بعد از ساعتی به هوش آمد و گفت : وای بر تو ! چه می گوئی ؟ گفتم : آری ! به خانه او رفتم و او را با شمشیر کشتی . مأمون دچار اضطراب زیادی شد و یاسر خادم را طلبید و گفت : این چه سخنی است که دخترم می گوید ؟ یاسر گفت : راست می گوید ! مأمون بر سینه و روی خود زد و گفت : « انا لله وانا الیه راجعون » تا قیامت در میان مردم رسوا شدیم و هلاک گشتیم ! ای

یاسر برو و بین این مطلب در مورد حضرت راست است ؟ زود خبر بیاور که نزدیک است جان از تنم درآید !

یاسر به خانه حضرت رفت و زود برگشت و گفت : ای امیر بشارت و مژدگانی ! مأمون گفت : چه خبر داری ؟ گفت : نزد آن حضرت رفتم و دیدم که نشسته است و پیراهن در تن دارد و با لحاف خود را پوشانده و مسواک می زند . من بر او سلام کردم و گفتم : می خواهم این پیراهن را که در تن دارید به عنوان تبرک به من دهید تا در او نماز بخوانم و قصد داشتم که به این عنوان به بدن امام علیه السلام نگاه کنم که آیا از ضربات شمشیر در او اثری هست یا خیر ؟ وقتی امام علیه السلام پیراهن را درآوردند دیدم که بدنشان مانند عاج سفیدی بود ، و اثری از زخم شمشیر و غیره نبود .

مأمون به گریه افتاد و گفت : با این معجزه ، هیچ چیز دیگری نمی ماند و این برای اولین و آخرین ، عبرت است . بعد از مدتی مأمون به یاسر گفت که من سوار شدن و برداشت شمشیر و داخل خانه حضرت شدن را به یاد آوردم ولی برگشتن خود را که چگونه بود به یاد نمی آید و خدا لعنت کند این دختر را . برو نزد دختر و به او بگو که پدرت می گوید : به خدا قسم که اگر بعد از این از امام علیه السلام شکایت کنی و یا بدون اجازه او از خانه بیرون آیی از تو انتقام سختی می گیرم ⁽¹⁾ .

12 - امروز مسافرت نکنید

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 336 .

امیه بن علی می گوید : « من با حماد بن عیسی در مدینه خدمت امام جواد

علیه السلام رسیدیم تا اینکه با حضرت وداع کنیم . حضرت به ما فرمود : امروز مسافرت نکنید و فردا بروید ! وقتی از خدمت حضرت بیرون آمدیم ، حماد گفت : من نمی توانم صبر کنم و امروز می روم . من گفتم : من امروز می مانم ! حماد حرکت کرد و رفت و شب به محلی رسید که در آنجا غرق شد و قبرش را هم سیل برد ⁽¹⁾ .

13 - نفرین امام

قطب راوندی روایت کرده است که : « معتصم عده ای از وزراء خود را خواست و گفت که علیه امام جواد علیه السلام شهادت دروغ داده و بگوئید که او قصد قیام دارد ! سپس امام علیه السلام را خواست و گفت که : شما قصد قیام علیه من دارید ! امام علیه السلام فرمود : به خدا سوگند که من در این باره اقدامی نکرده ام ! معتصم گفت : فلان اشخاص بر این کار شما شهادت می دهند و آنها را حاضر کرد و آنها گفتند که : آری ! این نامه های تو است که در این باره نوشته ای و ما آن را از غلامان تو گرفته ایم . امام علیه السلام که در ایوان نشسته بود سر به سوی آسمان بلند کرد و گفت : خدایا اگر این ها بر من دروغ می بندند آنها را به عذاب خود مبتلا کن ! ناگاه ایوان سخت به لرزه درآمد و می رفت و می آمد و هر کس که می خواست از جای خود برخیزد ، می افتاد ! معتصم گفت : یابن رسول الله ! من از آنچه گفتم توبه کردم ! دعا کن که خدا این لرزش را ساکن کند !

امام علیه السلام فرمود : خدایا این جنبش را ساکن فرما ! تو خود می دانی که این عده دشمن تو و دشمنان من هستند ! ایوان ساکن شد ⁽²⁾ .

14 - عادت خوردن گِل

(1) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 43 .

(2) منتهی الامال : ج 2 ، ص 339 .

داود بن قاسم می گوید : « روزی با آن حضرت به باغی می رفتیم . به امام جواد علیه السلام عرض کردم : قربانت گردم ، من به خوردن گِل معتاد شده ام ، دعائی درباره من بفرمائید (که این عادت از من ترک شود) حضرت پاسخی نداد . پس از چند روز بدون مقدمه فرمود : ای اباهاشم ، خدا عادت گِل خوردن را از تو برداشت ! راوی می گوید : از آن روز تاکنون چیزی در نزد من مبعوض تر و بدتر از گِل نیست و دیگر این عادت از من ترک گردید »⁽¹⁾ .

15 - اثر دعای امام جواد (ع) علیه السلام

بکر بن صالح گوید : « به امام جواد علیه السلام نوشتم : پدرم دشمن امامت است و عقیده فاسدی دارد و از او سختی بسیاری دیده ام برای من دعا بفرمائید و دستور بدهید چه کنم ؟ آیا افشاء و رسوایش کنم یا با او مدارا نمایم ؟ امام علیه السلام در جواب نوشت : موضوع نامه ات را درباره پدرت فهمیدم . اگر خدا بخواهد همیشه برایت دعا می کنم . مدارا برای تو از افشاگری بهتر است . با سختی آسانی است . صبر کن که عاقبت ، برتری برای متقین است . خدا تو را در ولایت کسی که در ولایتش هستی ثابت فرماید . ما و شما در امان خدایی هستیم که امانت های خویش را ضایع نمی کند . راوی می گوید : « خدا طوری دل پدرم را به من مایل کرد ، که دیگر در هیچ کاری با من مخالفت نمی نمود »⁽²⁾ .

16 - می بینم تشنه هستی !

محمد بن علی هاشمی می گوید : « فردای روزی که امام جواد علیه السلام با دختر مأمون عروسی کرد ؛ خدمت امام علیه السلام رفتم . چون از اول شب تا به صبح دوا خورده بودم ، دچار عطش زیادی بودم ولی دوست نداشتم که آب بطلبم . امام جواد علیه السلام به من

(1) ارشاد : ج 2 ، ص 282 .

(2) خاندان وحی : ص 636 .

نگاهی کرد و فرمود : می بینم تشنه هستی . گفتم : آری . فرمود : ای غلام آب بیاور ! من در دل خود گفتم : الآن است که برای حضرت آب مسموم می آورند ! و از این موضوع غمگین شدم . غلام آب آورد و حضرت در حالی که به صورت من تبسم می فرمود به غلام دستور داد که آب را نزد او ببرد و امام علیه السلام از آب نوشیدند و سپس به من دادند و من هم نوشیدم . چون مقدار زیادی از وقت گذشت مجدداً تشنه شدم و بدون اینکه اظهاری بکنم ، امام علیه السلام دستور دادند که مجدداً آب آوردند و مثل بار اول در حالی که به صورت من تبسم می فرمودند ، خودشان نوشیدند و بعد به من نوشاندند «⁽¹⁾ .

17 - حجت و برهان درباره امامان

معلى بن محمد می گوید : « در ابتدای امامت امام جواد علیه السلام (که حضرت در سنین نوجوانی بودند) خدمت آقا رسیدم . نگاهی به سر تا پای امام علیه السلام کردم تا اندازه قد و قامت حضرت را برای شیعیان تعریف کنم . دیدم امام علیه السلام نشست و فرمود : ای معلى ! همانا خداوند همان حجت و برهانی را که درباره پیامبران داشت درباره امامان دارد . آن طور که در قرآن می فرماید : « وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا »⁽²⁾ « به یحیی در کودکی حکمت دادیم »⁽³⁾ .

18 - تبدیل خاک به طلا

اسماعیل بن عباس هاشمی می گوید : « روز عیدی خدمت حضرت جواد علیه السلام رفتم و از تنگی معاش به امام علیه السلام شکوه کردم . امام علیه السلام ، سجاده خود را

بلند کرد و مقداری خاک برداشت ، که به برکت دست آن حضرت به تکه‌ای طلا تبدیل شد

(1) بحارالأنوار : ج 5 ، ص 54 .

(2) مریم (19) : 12 .

(3) ارشاد : ج 2 ، ص 282 .

و به من داد و من آنها را که شانزده مثقال بود ، بردم «⁽¹⁾ .

19 - بشارت به تولد فرزند پسر

صالح بن عطیه می گوید : « به حج رفتیم و به خدمت امام جواد علیه السلام رسیده در آنجا از نداشتن فرزند به حضرت شکوه کردم ! امام علیه السلام فرمود : تو از مکه بیرون نخواهی رفت ، تا اینکه کنیزی نصیبت می شود که خداوند از او پسری به تو عنایت می کند ! گفتیم : او نزد من می آید ؟ فرمود : آری ، در آن ایام فردی به نام نحاس نزد من آمد و اشاره به کنیزی کرد و گفت : او را بخر ! من کنیز را خریدم و خداوند از او پسری نصیب کرد «⁽²⁾ .

20 - خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند

قاسم بن محسن می گوید : « در میان راه مکه و مدینه در اقامتگاهی ، عرب گرسنه‌ای را دیدم . گرده نانی به او دادم . چون عرب رفت ، باد سختی وزیدن گرفت و عمامه مرا باد برد و نفهمیدم به کدام سمت برد . وقتی به مدینه رسیدم ، خدمت امام جواد علیه السلام رفتیم و قبل از آنکه حرفی بزنیم ، امام علیه السلام فرمود : ای قاسم عمامه تو را باد برد ! گفتیم : آری ! یابن رسول الله ! حضرت به غلام اشاره‌ای کرد که عمامه قاسم را بیاورد و او عمامه مرا آورد !

پرسیدم که یابن رسول الله از کجا این به دست شما رسیده است ؟ فرمود که چون

در آن منزلگاه به عرب کمک کردی به موجب آیه « إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ »
« خداوند اجر نیکوکاران را ضایع نمی کند ». عمامه تو را به تو برگرداند⁽³⁾.

(1) منتهی الامال : ج 2 ، ص 339 .

(2) بحار الأنوار : ج 50 ، ص 43 .

(3) حدیقه الشیعه : ص 676 .

21 - اوج سخاوت امام جواد علیه السلام

سیدی از سادات مدینه علاقه به کنیزی پیدا کرده بود ولی نمی توانست او را بخرد . خدمت امام علیه السلام آمد و عرض حال نمود . روز دیگر شنید که او را فروخته اند ، مجدداً با ناراحتی خدمت امام علیه السلام آمد و بی تابی و گریه می نمود ! امام علیه السلام فرمود : بیا با تو به گشت و گذار در باغی که در این حوالی داریم برویم شاید غم تو زائل شود . حرکت کردند . چون به درب باغ رسیدند امام علیه السلام دید که گریه بر آن سید فشار آورده است . حضرت فرمود : اگر می دانستی که چه کسی او را خریده است شاید کاری می توانستیم انجام دهیم ؟ ولی سید از فشار گریه نتوانست حرفی بزند . آنها داخل باغ شدند و به خانه ای که در باغ بود وارد شدند . سید دید که فرش های زیبا گسترده اند و کنیزی خوش رو و خوش لباس در کنجی نشسته است . او چشم خود را بست .

امام علیه السلام فرمود : چشم باز کن ، تو به این کنیز محرمی ! چون خوب نگاه کرد ، مطلوب خود را دید و دید همان کنیز است ! امام علیه السلام به او فرمود : این باغ و کنیز و آنچه در آن هست تعلق به تو دارد و با او خدا حافظی نموده و به خانه مراجعت نمود⁽¹⁾ .

(1) حذیقه الشیعة : ص 677.

مامون امام را در کوچه ملاقات کرد

روایت شده روزی مامون عباسی به قصد شکار سوار شد در اثناء راه به جمعی از کودکان رسید که در میان راه ایستاده بودند و حضرت جواد علیه السلام نیز در آنجا ایستاده بود، چون کودکان کوکبه مامون را مشاهده کردند پراکنده شدند مگر آن حضرت که از جای خود حرکت نفرمود و با نهایت تمکین و وقار در مکان خود قرار داشت تا آنکه مامون به نزدیک آن حضرت رسید و از مشاهده انوار امامت و جلالت و ملاحظه اثر متانت و مهابت آن حضرت، متعجب گردیده و عنان کشید و پرسید که ای کودک! چرا مانند کودکان دیگر از سر راه دور نشدی و از جای خود حرکت ننمودی؟ حضرت فرمود که ای خلیفه! راه تنگ نبود که بر تو گشاده گردانم و جرمی و خطایی نداشتم که از تو بگریزم و گمان ندارم که بی جرم، تو کسی را در معرَضِ عقوبت درآوری.

از استماع این سخنان تعجب مامون زیاد گردید و از مشاهده حسن و جمال او دل از دست داد، پس پرسید که ای کودک! چه نام داری؟ فرمود: محمد نام دارم، گفت: پسر کیستی؟ فرمود: پسر علی بن موسی الرضا علیه السلام. مامون چون نسب شریفش را شنید تعجبش زایل گردید و از استماع نام آن امام مظلوم که او را شهید کرده بود منفعل گردید و صلوات و رحمت بر آن حضرت فرستاد و روانه شد. چون به صحرا رسید نظرش بر درّاجی افتاد (بازی) از پی او رها کرد آن (باز)

مدتی ناپیدا شد چون از هوا برگشت ماهی کوچکی در منقار داشت که هنوز بقیه حیاتی در آن بود، مأمون از مشاهده آن حال در شگفت شد و آن ماهی را در کف گرفت و معاودت نمود چون به همان موضع رسید که در هنگام رفتن حضرت جواد علیه السلام را ملاقات کرده بود باز دید که کودکان پراکنده شدند و حضرت از جای خود حرکت نفرمود. مأمون گفت: ای محمد! این چیست که در دست دارم؟ حضرت به الهام ملک علام فرمود که حق تعالی دریایی چند خلق کرده است که ابر از آن دریاها بلند می شود و ماهیان ریزه با ابر بالا می روند و بازهای پادشاهان آن را شکار می کنند و پادشاهان آن را در کف می گیرند و سلاله نبوت را به آن امتحان می نمایند. مأمون از مشاهده این معجزه تعجبش افزون شد و گفت: حقا که تویی فرزند امام رضا علیه السلام و از فرزند آن بزرگوار این عجایب و اسرار بعید نیست، پس آن حضرت را طلبید و اعزاز و اکرام بسیار نمود و اراده کرد که امّا الفضل دختر خود را به آن حضرت تزویج نماید. از استماع این قضیه بنی عباس به فغان آمدند و نزد مأمون جمعیت کردند و گفتند خلعت خلافت که اکنون بر قامت بنی عباس درست آمده و این شرف و کرامت در ایشان قرار گرفته چرا می خواهی که از میان ایشان به در بری و بر اولاد علی بن ابی طالب قرار دهی با آن عداوت قدیم که در میان سلسله ما و ایشان بوده است و آنچه در حق امام رضا علیه السلام کردی خاطرهای ما همیشه از آن نگران بود تا آنکه مهم او کفایت شد. مأمون گفت: سبب آن عداوت پدران شما بودند اگر ایشان خلافت ایشان را غصب نمی کردند عداوتی در میان ما و ایشان نبود و ایشان سزاوترند به امامت و خلافت از ما. ایشان گفتند: این کودک است خردسال و هنوز اکتساب علم و کمال ننموده است اگر صبر کنی که او کامل شود بعد از آن به او مزاجت نمایی انساب خواهد بود. مأمون گفت: شما ایشان را نمی شناسید، علم ایشان از جانب حق تعالی است و موقوف بر کسب و تحصیل نیست و صغیر و کبیر ایشان از دیگران افضلند و اگر

خواهید شما را معلوم شود علمای زمان را جمع کنید و با او مباحثه نمایید. ایشان یحیی بن اکثم را که اعلم علمای ایشان بود و در آن وقت قاضی بغداد بود اختیار کردند و مأمون مجلسی عظیم ترتیب داد و یحیی بن اکثم و سایر علما و اشراف را جمع کردند پس مأمون امر کرد که صدر مجلس را برای آن حضرت فرش کردند و دو متکا برای آن حضرت نهادند. (منتهی الامال)

جلسه علماء اسلام با امام جواد (ع) در 7 سالگی

شیخ مفید فرموده: پس حضرت جواد علیه السلام تشریف آورد در حالی که هفت سال و چند ماه از سن شریفش گذشته بود و در موضع خود بین المسورتین نشست و یحیی بن اکثم مقابل آن حضرت نشست و مردم هم هر کدام در مرتبه خود نشستند و جای مأمورا را پهلوی حضرت جواد علیه السلام قرار دادند. پس یحیی خواست به جهت امتحان آن حضرت مسأله سؤال کند اول رو کر به مأمون و گفت: یا امیرالمؤمنین! رخصت می دهی از ابوجعفر مسأله سؤال کنم؟ مأمون گفت: از خود آن جناب دستور بطلب یحیی از آن حضرت اذن طلبید، حضرت فرمود: ماءذونی، پیرس اگر خواهی. یحیی گفت: فدایت شوم چه می فرمایی در حق کسی که محرم بود و قتل صید کرد؟ حضرت فرمود: در حل کشت او را یا در حرم، عالم بود یا جاهل، از روی عمد کشت یا از خطا، آزاد بود یا بنده، صغیر بود یا کبیر، این ابتداء صید بود یا از کبار آن، این محرم اصرار دارد یا پشیمان شده، در شب بود صید آن یا در روز، احرام عمره او است یا احرام حج او؟ یحیی از شنیدن این فروع در تحیر ماند و هوش از سرش به در رفت و عجز از صورتش ظاهر شد و زبانش در تلجلج افتاد. این وقت بر حضار مجلس امر واضح شد، پس مأمون حمد کرد خدا را و گفت: آیا دانستید الان آنچه را که منکر بودید؟ پس رو کرد به آن حضرت و گفت: آیا خطبه می کنی؟ فرمود: بلی، عرض کرد: پس خطبه تزویج دخترم ام الفضل را از برای خود بخوان چه آنکه من شما را برای دامادی خود پسندیدم

اگرچه گروهی از این وصلت کراهت دارند و دماغشان به خاک مالیده خواهد شد، پس حضرت شروع کرد به خواندن خطبه نکاح و فرمود:

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ اِقْرَارًا بِنِعْمَتِهِ وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ اِخْلَاصًا لِوَحْدَانِيَّتِهِ وَ صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ بَرِيَّتِهِ وَ الْاَصْفِيَاءِ مِنْ عِتْرَتِهِ. اَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ عَلٰى الْاَنَامِ اَنْ اَغْنَاهُمْ بِالْحَلَالِ عَنِ الْحَرَامِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: وَ اَتَكِحُّوْا الْاَيَّامِ مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَائِكُمْ اَنْ يَكُوْنُوْا فَقَرَاءَ يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَ اللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيْمٌ.)

پس حضرت با مأمون صیغه نکاح را خواند و ام الفضل را تزویج کرد و صدق آن را پانصد درهم جیاد موازی مهر جده اش حضرت فاطمه سلام الله علیها قرار داد و چون صیغه نکاح جاری شد خدم و حشم مأمون آمدند غایبه بسیار آوردند و ریشهای خواص را به غایله خوشبو کردند پس نزد سایرین بردند ایشان نیز خود را خوشبو کردند آنگاه خوانهای نعمت آوردند و مردم غذا خوردند پس از آن مأمون هر طایفه و گروهی را که به اندازه شانش جایزه داد و مجلس متفرق شد و خواص باقی ماندند و سایرین رفتند.

آن وقت مأمون به آن حضرت عرضه داشت: فدایت شوم! اگر میل داشته باشید جواب مسائل محرم را بفرمایید تا مستفید شویم، پس حضرت شروع فرمود به جواب دادن و هر یک از شقوق مسأله را بیان فرمود. صدای احسن مأمون بلند شد. آنگاه خدمت آن حضرت عرضه کرد که شما هم سؤالی از یحیی بفرمایید، حضرت به یحیی، فرمود: پیرسم؟ عرض کرد: هر چه میل شما باشد، اگر پرسیدید جواب دانم می گویم و الا از شما یاد می گیرم. حضرت فرمود: بیان کن جواب این مسأله را که مردی نظر کرد به زنی در اول روز و نظرش حرام بود چون روز بلند شد بر او حلال شد، چون ظهر شد حرام شد، چون عصر شد حلال شد، چون آفتاب غروب کرد حرام گشت، چون وقت عشاء رسید حلال شد، چون نصف شب شد حرام گشت چون فجر طالع گردید حلال شد از برای او، بگو برای چه بوده که این

زن گاهی حرام بوده بر آن مرد و گاهی حلال ؟ یحیی گفت : به خدا سوگند که من جواب این سؤال را ندانم شما بفرمایید تا یاد گیرم . فرمود: این زن کنیزکی بود و این مرد اجنبی بود، وقت صبح که نگاه کرد بر او نگاهش حرام بود، روز که بلند شد او را خرید بر او حلال شد وقت ظهر او را آزاد کرد حرام شد، وقت عصر او را تزویج کرد حلال شد، وقت مغرب او را مظاهره کرد حرام شد، وقت عشاء کفاره ظاهر داد حلال شد، نصف شب او را یک طلاق داد حرام شد، وقت فجر رجوع کرد حلال شد.

این وقت ماعمون رو کرد به حاضرین از بنی عباس و گفت : آیا در میان شما کسی هست که این مسأله را اینطور بتواند جواب دهد؟ یا مسأله سابقه را به این تفصیل بداند؟ گفتند: نه به خدا سوگند شما اعلم بودید به حال ابوجعفر علیه السلام از ما. ماعمون گفت : وای بر شما! اهل بیت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از میان خلق امتیازی دارند به فضل و کمال و کمی سن مانع کمالات ایشان نیست و برخی از فضایل ابوجعفر علیه السلام بگفت تا مجلس به هم خورد و مردم برفتند. روز دیگر نیز ماعمون جوائز و عطایای بسیار به مردم بخشش کرد و از حضرت جواد علیه السلام اکرام و احترام بسیار می نمود و آن حضرت را بر اولاد و اقرباء خود فضیلت می داد تا زنده بود. (منتهی الامال)

طواف از طرف امامان (ع)

شیخ کلینی روایت کرده از موسی بن القاسم که گفت : به حضرت جواد علیه السلام عرض کردم که من اراده کردم که از جانب شما و پدرت طواف کنم ، بعضی گفتند که از برای اوصیاء طواف کردن جایز نیست ، حضرت فرمود بلکه طواف کن آنچه ممکن شود همانا این مطلب جایز است . راوی گفت : بعد از سه سال دیگر خدمت آن حضرت عرض کردم که چند سال قبل من رخصت طلبیدم از شما در

باب طواف کردن از برای شما و پدرت ، شما اذن دادید مرا پس من طواف کردم از برای تو و پدرت آنچه خدا خواسته باشد پس واقع شد در دلم چیزی و به آن عمل کردم . فرمود: چه بود آن ؟

عرض کردم : طواف کردم روزی از برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ، حضرت تا اسم پیغمبر شنید سه مرتبه فرمود صلی الله علیه و آله ، پس گفتم : روز دیگر طواف کردم از برای امیرالمؤمنین علیه السلام ، روز دیگر از برای امام حسن علیه السلام ، روز دیگر برای امام حسین علیه السلام ، و هکذا هر روز بعد را از برای امامی طواف کردم تا روز دهم از برای شما طواف کردم ، ای سید من این امامانی را که ذکر می کنم آنچنان کسانی هستند که ولایت ایشان را دین خود قرار داده ام . حضرت فرمود: در این هنگام متدین شدی به دینی که قبول نمی کند حق تعالی از بندگان غیر آن را، پس گفتم : و بسا باشد که از برای مادرت فاطمه صلوات الله علیها طواف کردم و بسا هم طواف نکردم . حضرت فرمود: بسیار کن این کار را همانا این کار افضل چیزهایی است که به آن عمل می کنی ان شاء الله . (منتهی الامال)

ناراحتی امام جواد(ع)

از (دلایل طبری) منقول است که روایت کرده از محمد بن هارون بن موسی از پدرش از ابن الولید از برقی از زکریا بن آدم که وقتی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم که حضرت جواد علیه السلام را خدمت آن حضرت آوردند در حالی که سن شریفش از چهار سال کمتر بود پس آن جناب دست خود را بر زمین زید و سر مبارک را به جانب آسمان بلند کرد و مدت طولانی فکر نمود و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: جان من فدای تو باد! برای چه یان قدر فکر می کنی ؟ عرض کرد: فکر در آن چیزی است که با مادرم فاطمه علیها السلام به جا آوردند!

(أَمَّا وَاللَّهِ لَأُخْرِجَنَّهْمَا ثُمَّ لَأُخْرِقَنَّهْمَا ثُمَّ لَأَذْرِيَنَّهْمَا ثُمَّ لَأَنْسِفَنَّهْمَا فِي الْيَمِّ نَسْفًا) .

پس حضرت امام رضا علیه السلام او را نزدیک خود طلبید و مابین دیدگان او را بوسید و فرمود: پدر و مادرم فدای تو باد! تویی شایسته از برای امامت . (منتهی الامال)

دشمنی با امام جواد (ع)

و شیخ عیاشی روایت کرده از زرقان صدیق و ملازم ابن ابی داود قاضی که گفت : روزی ابن ابی داود از مجلس معتصم غمگین به خانه آمد از سبب اندوه او سؤال کردم گفت : امروز از جهت ابی جعفر محمد بن علی (امام جواد ع) چندان بر من سخت گذشت که آرزو کردم کاش بیست سال قبل از این فوت شده بودم . گفتیم : مگر چه شده ؟ گفت : در مجلس خلیفه بودیم که دزدی را آوردند که اقرار به دزدی خود کرده بود و خلیفه خواست حد بر او جاری کند، پس علما و فقها را در مجلس خود جمع کرد و محمد بن علی را نیز حاضر کرد. پس پرسید از ما که دست دزد را از کجا باید قطع کرد؟ من گفتم : باید از بند دست قطع کرد. گفت : به چه دلیل ؟ گفتم : به جهت آیه تیمم (فَاَمْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ وَ اَيْدِيْكُمْ) ؛ (مأئده) چه آنکه خداوند در این آیه دست را بر کف اطلاق فرموده و جمعی از اهل مجلس نیز با من موافقت کردند و بعضی دیگر از فقها گفتند: باید دست را از مرفق قطع کرد و آنها استدلال کردند به آیه وضو و گفتند که خداوند فرموده (وَ اَيْدِيْكُمْ اِلَى الْمَرَافِقِ) ، (مأئده) پس دست تا مرفق است . پس معتصم متوجه امام محمد تقی علیه السلام شد و گفت : شما چه می گوید؟ فرمود: حاضرین گفتند و تو شنیدی . گفت : مرا با گفته ایشان کاری نیست آنچه تو می دانی بگو. حضرت فرمود: مرا از این سؤال معاف دار. خلیفه او را سوگند داد که البته باید بگویی . حضرت فرمود: الحال که مرا سوگند دادی پس می گویم که حاضرین تمام خطا کردند در مساءله بلکه حد دزد آن است که

چهار انگشت او را قطع کنند و کف او را بگذارند. گفت : به چه دلیل ؟ فرمود: به جهت آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده در سجود هفت موضع باید به زمین برسد که از جمله دو کف دست است پس هرگاه دست دزد از بند یا مرفق بریده شود کفی برای او نمی ماند که در عبادت خدا به آن سجده کند و مواضع سجده حق خدا است و کسی را بر آن حقی نیست که قطع کند چنانکه حق تعالی فرموده : (وَ اِنَّ الْمَسَاجِدَ لِلّٰهِ) . معتصم کلام آن حضرت را پسندید و امر کرد که دست دزد را از همانجا که حضرت فرموده بود قطع کردند این هنگام بر من حالتی گذشت که گویا من برپا شد و آرزو کردم که کاش مرده بودم و چنین روزی را نمی دیدم .

زرقان گفت : بعد از سه روز دیگر ابن ابی داود نزد خلیفه رفت و در پنهانی با وی گفت که خیرخواهی خلیفه بر من لازم است و امری که چند روز قبل از این واقع شد مناسب دولت خلیفه نبود؛ زیرا که خلیفه در مسأله ای که برای او مشکل شده بود علمای عصر را طلبید و در حضور وزراء و مستوفیان و امراء و لشکریان و سایر اکابر و اشراف از ایشان سؤال کرد و ایشان به نحوی جواب دادند پس در چنین مجلسی از کسی که نصف اهل عالم او را امام و خلفه می دانند و خلیفه را غاصب حق او می شمارند سؤال کرد و او بر خلاف جمیع علماء فتوی داد و خلیفه ترک گفته همه علماء کرده به گفته او عمل کرد این خبر در میان مردم منتشر شد و حجتی شد برای شیعیان و موالیان او، معتصم چون این سخنان را بشنید رنگ شومش متغیر شد و تنبهی برای او حاصل گردید و گفت خدا تو را جزای خیر دهد که مرا آگاه کردی بر امری که غافل از آن بودم .

پس روز دیگر یکی از نویسندگان خود را طلبید و امر کرد آن حضرت را به ضیافت خود دعوت نماید و زهری در طعام آن جناب داخل نماید آن بدبخت حضرت را به ضیافت طلبید آن جناب عذر خواست و فرمود می دانید که من به مجلس شما حاضر

نمی شوم ، آن ملعون مبالغه کرد که غرض اطعام شما است و متبرک شدن خانه ما به مقدم شریف شما و هم یکی از وزراء خلیفه آرزوی ملاقات شما را دارد و می خواهد که به صحب شما مشرف شود. پس چندان مبالغه کرد تا آن امام مظلوم به خانه او تشریف برد چون طعام آوردند و حضرت تناول فرمود اثر زهر در گلوی خود یافت و برخاست و اسب خود را طلبید که سوار شد، صاحب منزل بر سر راه آمد و تکلیف ماندن کرد، حضرت فرمود: آنچه تو با من نمودی

اگر در خانه تو نباشم از برای تو بهتر خواهد بود و به زودی سوار شد و به منزل خود مراجعت کرد چون به منزل رسید اثر آن زهر قاتل در بدن شریفش ظاهر شد و در تمام آن روز و شب رنجور و نالان بود تا آنکه مرغ روح مقدسش به بال شهادت به درجات بهشت پرواز کرد. صلوات الله علیه . انتهى . (منتهی الامال)

رئیس علوی ها کفش امام جواد (ع) را جفت کرد

و شیخ کلینی روایت کرده از محمد بن حسن عمار که من ده سال در مدینه خدمت علی بن جعفر بودم و از او اخذ می کردم احادیثی که از برادرش حضرت ابوالحسن علیه السلام شنیده بود و می نوشتم آنها را، وقتی در خدمت او بودم که حضرت جواد علیه السلام داخل مسجد حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شد. علی بن جعفر چون نظرش بر آن حضرت افتاد بی اختیار از جای برخاست و بی کفش و رداء خدمت آن حضرت دوید و دست او را بوسید و او را تعظیم و تکریم کرد، حضرت جواد علیه السلام فرمود: ای عمو! بنشین خدا تو را رحمت کند، عرض کرد: ای سید و آقای من ! چگونه بنشینم و حال آنکه تو ایستاده ای ، پس چون علی بن جعفر از خدمت آن حضرت مرخص شد و آمد در مجلس خود نشست اصحابش او را سرزنش کردند و گفتند تو این نحو با او رفتار می کنی و حال آنکه عموی پدر او می باشی ؟! فرمود: سکوت کنید! پس دست برد و محاسن خود را گرفت و گفت : هرگاه حق

تعالی مرا با این ریش اهلیت نداد از برای امامت و این جوان را اهلیت داد و امامت را به او تفویض نمود آیا من انکار کنم فضل او را، پناه می برم به خدا از آنچه شما می گوئید که احترام او را ندارم بلکه من بنده او می باشم !

تعجب از امامت یک نوجوان

علی بن اسباط، یکی از یاران امام رضا و امام جواد - علیهما السلام - می گوید: روزی به محضر امام جواد رسیدم، در ضمن دیدار، به سیمای حضرت خیره شدم تا قیافه او را به ذهن خود سپرده، پس از بازگشت به مصر برای ارادتمندان آن حضرت بیان کنم

درست در همین لحظه امام جواد - علیه السلام - که گویی تمام افکار مرا خوانده بود، در برابر من نشست و به من توجه کرد و فرمود: ای علی بن اسباط! کاری که خداوند در مسئله امامت انجام داده، مانند کاری است که در مورد نبوت انجام داده است. خداوند درباره حضرت یحیی - علیه السلام - می فرماید: «ما به یحیی در کودکی فرمان نبوت دادیم»

و درباره حضرت یوسف - علیه السلام - می فرماید: «هنگامی که او به حد رشد رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم».

و درباره حضرت موسی - علیه السلام - می فرماید: «و چون به سن رشد و بلوغ رسید، به او حکم (نبوت) و علم دادیم»

بنابر این همان گونه که ممکن است خداوند، علم و حکمت را در سن چهل سالگی به شخصی عنایت کند، ممکن است همان حکمت را در دوران کودکی نیز عطا کند. (بحارالانوار)

بعد از شما به چه کسی مراجعه کنیم؟

یکی از یاران امام رضا - علیه السلام - می گوید: در خراسان در محضر امام رضا

بودیم. یکی از حاضران به امام عرض کرد: سرور من، اگر (خدای نخواست) پیش آمدی رخ دهد، به چه کسی مراجعه کنیم؟ امام فرمود: به فرزندم ابو جعفر در این هنگام آن شخص سن حضرت جواد - علیه السلام - را کم شمرد، امام رضا - علیه السلام - فرمودند: خداوند عیسی بن مریم را در سنی کمتر از سن ابو جعفر، رسول و پیامبر و صاحب شریعت تازه قرار داد. (منتهی الامال)

فقها مضطرب گشتند

هشتاد نفر از فقها و علمای بغداد و شهرهای دیگر رهسپار حج شدند و به قصد دیدار ابو جعفر عازم مدینه گردیدند، و چون به مدینه رسیدند، به خانه امام صادق - علیه السلام - که خالی بود، رفتند و روی زیرانداز بزرگی نشستند. در این هنگام عبدالله بن موسی، عموی حضرت جواد، وارد شد و در صدر مجلس نشست. یک نفر پیا خاست و گفت: این پسر رسول خداست، هر کس سؤالی دارد از وی بکند. چند نفر از حاضران سؤالاتی کردند که وی پاسخهای نادرستی داد!... شیعیان متحیر و غمگین شدند و فقها مضطرب گشتند و برخاسته قصد رفتن کردند و گفتند: اگر ابو جعفر می توانست جواب مسائل ما را بدهد، عبدالله نزد ما نمی آمد و جوابهای نادرست نمی داد!

در این هنگام دری از صدر مجلس باز شد و غلامی بنام «موفق» وارد مجلس گردید و گفت: این ابو جعفر است که می آید، همه پیا خاستند و از وی استقبال کرده سلام دادند. امام وارد شد و نشست و مردم همه ساکت شدند. آنگاه سؤالات خود را با امام در میان گذاشتند و وقتی که پاسخهای قانع کننده و کاملی شنیدند، شاد شدند و او را دعا کردند و ستودند و عرض کردند: عموی شما، عبدالله چنین و چنان فتوا داد. حضرت فرمود: عمو! نزد خدا بزرگ است که فردا در پیشگاه او بایستی و به تو بگوید: با آنکه در میان امت، داناتر از تو وجود داشت، چرا ندانسته به بندگان من فتوا

دادی؟!

«اسحاق بن اسماعیل» که آن سال همراه این گروه بود، می گوید:
من نیز در نامه ای ده مسئله نوشته بودم تا از آن حضرت بپرسم. در آن موقع همسرم
حامله بود. با خود گفتم: اگر به پرسشهای من پاسخ داد، از او تقاضا می کنم که دعا
کند خداوند بچه ای را که همسرم به آن آبستن است، پسر قرار دهد. وقتی که مردم
سؤالات خود را مطرح کردند، من نیز نامه را در دست گرفته پیا خاستم تا مسائل را
مطرح کنم. امام تا مرا دید، فرمود: ای اسحاق! اسم او را «احمد» بگذار!
به دنبال این قضیه همسرم پسری به دنیا آورد و نام او را «احمد» گذاشتم (منتهی
الامال)

امام جواد علیه السلام احادیث جعلی را افشا می کند

نقل شده است که پس از آنکه مأمون دخترش را به امام جواد تزویج کرد در
مجلسی که مأمون و امام و یحیی بن اکثم و گروه بسیاری در آن حضور داشتند،
یحیی به امام گفت:
روایت شده است که جبرئیل به حضور پیامبر رسید و گفت: یا محمد! خدا به شما
سلام می رساند و می گوید: «من از ابوبکر راضی هستم، از او پرس که آیا او هم از
من راضی است؟». نظر شما درباره این حدیث چیست؟
امام فرمود: کسی که این خبر را نقل می کند باید خبر دیگری را نیز که پیامبر اسلام
در حج الوداع بیان کرد، از نظر دور ندارد. پیامبر فرمود: «کسانی که بر من دروغ
بینند، جایگاهش در آتش خواهد بود. پس چون حدیثی از من برای شما نقل شد،
آن را به کتاب خدا و سنت من عرضه کنید، آنچه را که با کتاب خدا و سنت من
موافق بود، بپذیرید و آنچه را که مخالف کتاب خدا و سنت من بود، رها کنید». امام

جواد افزود: این روایت (درباره ابوبکر) با کتاب خدا سازگار نیست، زیرا خداوند فرموده است: «ما انسان را آفریدیم و می دانیم در دلش چه چیز می گذرد و ما از رگ گردن به او نزدیکتریم»

آیا خشنودی و ناخشنودی ابوبکر بر خدا پوشیده بوده است تا آن را از پیامبر پرسد؟! این عقلاً محال است.

یحیی گفت: روایت شده است که: «ابوبکر و عمر در زمین، مانند جبرئیل در آسمان هستند».

حضرت فرمود: درباره این حدیث نیز باید دقت شود؛ چرا که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقرب درگاه خداوند هستند و هرگز گناهی از آن دو سر نزده است و لحظه ای از دایره اطاعت خدا خارج نشده اند، ولی ابوبکر و عمر مشرک بوده اند، و هر چند پس از ظهور اسلام مسلمان شده اند، اما اکثر عمرشان را در شرک و بت پرستی سپری کرده اند، بنابر این محال است که خدا آن دو را به جبرئیل و میکائیل تشبیه کند.

یحیی گفت: همچنین روایت شده است که: «ابوبکر و عمر دو سرور پیران اهل بهشتند». درباره این حدیث چه می گوئید؟

حضرت فرمود: این روایت نیز محال است که درست باشد، زیرا بهشتیان همگی جوانند و پیری در میان آنان یافت نمی شود (تا ابوبکر و عمر سرور آنان باشند!) این روایت را بنی امیه، در مقابل حدیثی که از پیامبر اسلام 9 درباره حسن و حسین - علیهما السلام - نقل شده است که «حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشتند»، جعل کرده اند.

یحیی گفت: روایت شده است که «عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است». حضرت فرمود: این نیز محال است؛ زیرا در بهشت، فرشتگان مقرب خدا، آدم، محمد ص و همه اینها و فرستادگان خدا حضور دارند، چطور بهشت با نور اینها روشن نمی شود

ولی با نور عمر روشن می گردد؟!!

یحیی اظهار داشت: روایت شده است که «سکینه» به زبان عمر سخن می گوید (عمر هر چه گوید، از جانب ملک و فرشته می گوید).

حضرت فرمود: ابوبکر، با آنکه از عمر افضل است، بالای منبر می گفت: «من شیطانی دارم که مرا منحرف می کند، هرگاه دیدید از راه درست منحرف شدم، مرا به راه درست باز آورید».

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر فرمود: «اگر من به پیامبری مبعوث نمی شدم، حتماً عمر مبعوث می شد»

امام فرمود: کتاب خدا (قرآن) از این حدیث راست تر است، خدا در کتابش فرموده است: «به خاطر بیاور هنگامی را که از پیامبران پیمان گرفتیم، و از تو و از نوح...». از این آیه صریحاً بر می آید که خداوند از پیامبران پیمان گرفته است، در این صورت چگونه ممکن است پیمان خود را تبدیل کند؟ هیچ یک از پیامبران به قدر چشم بر هم زدن به خدا شرک نورزیده اند، چگونه خدا کسی را به پیامبری مبعوث می کند که بیشتر عمر خود را با شرک به خدا سپری کرده است؟! و نیز پیامبر فرمود: «در حالی که آدم بین روح و جسد بود (هنوز آفریده نشده بود) من پیامبر شدم». باز یحیی گفت، روایت شده است که پیامبر فرمود: «هیچگاه وحی از من قطع نشد، مگر آنکه گمان بردم که به خاندان خطاب (پدر عمر) نازل شده است»، یعنی نبوت از من به آنها منتقل شده است.

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا امکان ندارد که پیامبر در نبوت خود شک کند، خداوند می فرماید: «خداوند از فرشتگان و همچنین از انسانها رسولانی بر می گزیند» (بنابر این، با گزینش الهی، دیگر جای شکی برای پیامبر در باب پیامبری خویش وجود ندارد).

یحیی گفت: روایت شده است که پیامبر ص فرمود: «اگر عذاب نازل می شد، کسی

جز عمر از آن نجات نمی یافت».

حضرت فرمود: این نیز محال است، زیرا خداوند به پیامبر اسلام فرموده است: «و مادام که تو در میان آنان هستی، خداوند آنان را عذاب نمی کند و نیز مادام که استغفار می کنند، خدا عذابشان نمی کند». بدین ترتیب تا زمانی که پیامبر در میان مردم است و تا زمانی که مسلمانان استغفار می کنند، خداوند آنان را عذاب نمی کند (سیره پیشوایان).

نان جو مدینه از نعمتهای اینجابریم گواراتراست

«حسین مکاری»، یکی از یاران امام جواد، می گوید: در بغداد خدمت امام جواد - علیه السلام - شرفیاب شدم و زندگیش را دیدم. در ذهنم خطور کرد که، «اینک که امام به این زندگی مرقّه رسیده است هرگز به وطن خود، مدینه، باز نخواهد گشت». امام لحظه ای سر به زیر افکند، آنگاه سر برداشت و در حالی که رنگش از اندوه زرد شده بود، فرمود: ای حسین! نان جوین و نمک خشن در حرم رسول خدا (ص) نزد من از آنچه مرا در آن می بینی محبوبتر است (سیره پیشوایان).

درخت سدر میوه داد

وقتی که امام جواد (علیه السلام) همراه اُمّ الفضل دختر ماعمون (که همسرش بود) از بغداد به سوی مدینه حرکت کردند، در مسیر خود به خیابان ((باب الکوفه)) رسیدند و همراه آن حضرت، جمعیتی بودند که او را بدرقه می کردند، هنگام غروب آفتاب به ((دارالمسیب)) رسید، در آنجا فرود آمد و برای نماز به مسجد رفت، در صحن مسجد، درخت سدری بود که هنوز میوه نداده بود، ظرف آب طلبید و در کنار آن درخت وضو گرفت (که آب وضویش به پای درخت می ریخت) و بعد برخاست و

نماز مغرب را با مردم خواند و در رکعت اوّل بعد از حمد، سوره ((نصر)) را خواند و در رکعت دوّم بعد از حمد، سوره ((توحید)) را خواند، سپس قنوت بجا آورد و نماز را به آخر رساند، بعد از نماز اندکی نشست و ذکر خدا گفت و سپس بی آنکه تعقیب نماز را بخواند برخاست و چهار رکعت نماز نافله مغرب را خواند و سپس دو سجده شکر بجا آورد، سپس از مسجد بیرون آمد، وقتی که به آن درخت سدر رسید ، مردم دیدند آن درخت دارای میوه های زیبا شده و از این کرامت تعجب کردند و از آن میوه ها خوردند و دیدند شیرین و بدون هسته است . آنگاه با امام جواد (علیه السلام) خداحافظی کردند، آن حضرت همان وقت به سوی مدینه رفت

شهادت امسال رخ نمی دهد!

((اسماعیل بن مهران)) می گوید: هنگامی که بار اوّل ، امام جواد (علیه السلام) از مدینه به سوی بغداد می رفت ، هنگام خروج ، به او عرض کردم : فدایت کردم ! من در مورد این سفر تو ترسان و نگرانم ، امر امامت بعد از تو از آن کیست ؟ آن حضرت خندان به من توجّه کرد و فرمود: ((آنکه تو گمان کرده ای (شهادت) در این سال رخ نمی دهد)).

هنگامی که معتصم عباسی (هشتمین طاغوت عباسی) آن حضرت را از مدینه به بغداد طلبید، هنگام خروج آن حضرت از مدینه به حضورش شتافتم و عرض کردم : فدایت کردم ! تو می روی ، بعد از تو به چه کسی مراجعه کنیم ؟ (امام بعد از تو کیست ؟) آن بزرگوار گریه کرد به طوری که محاسنش از اشک چشمش تر شد، سپس به من رو کرد و فرمود: در این سفر، نگرانی و خطر وجود دارد ((الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِي إِلَى ابْنِي عَلِيٍّ ؛ مقام امامت بعد از من با پسر من علی (امام هادی (علیه السلام)) است)).(منتهی الامال)

من از دنیا می روم

((خیرانی)) می گوید پدرم می گفت : من ملازم و خدمتکار خانه امام جواد (علیه السلام) بودم که آن حضرت مرا بر آن گماشته بود، احمد بن محمد بن عیسی اشعری (از شیعیان) هرشب هنگام سحر نزد من می آمد تا حال امام جواد (علیه السلام) را که بیمار و بستری بود. بپرسد و گاهی ((خادم مخصوص)) حضرت جواد (علیه السلام) که بین او و (پدر) خیرانی رابطه برقرار بود و پیام (خصوصی) امام جواد (علیه السلام) را برای او می آورد و پیام او را نزد امام جواد (علیه السلام) می برد، نزد (پدر) خیرانی می آمد، احمد بن محمد بن عیسی اشعری بلند می شد و می رفت و آن خادم مخصوص ، با (پدر) خیرانی خلوت می کرد (و بین آنان به طور خصوصی ، سخنانی ردّ و بدل می شد).

(پدر) خیرانی می گوید: یک شب آن ((خادم مخصوص)) از حضور امام جواد (علیه السلام) بیرون آمد و احمد بن محمد بن عیسی (طبق معمول) برخاست و چندقدم رفت و خادم مخصوص با من خلوت کرد و با من همسخن شد، احمد کمی بازگشت و نزدیک ما ایستاد به طوری که سخن ما را می شنید، خادم مخصوص به من گفت آقایت (امام جواد) سلام می رساند و می فرماید:

((اِنِّیْ مَاضٍ وَالْاَمْرُ صَائِرٌ اِلَیْ اِبْنِیْ عَلِیٍّ ...؛ من از دنیا می روم و امر امامت به فرزندم علی انتقال می یابد و او بعد از من ، همان حق را بر شما دارد که من بعد از پدرم ، آن حق را بر شما داشتم)).

سپس خادم مخصوص رفت و احمد بن محمد اشعری ، نزد من آمد و گفت : خادم مخصوص به تو چه گفت ؟
گفتم : خیر است .

گفت :((آنچه را به تو گفت ، من شنیدم)) و شنیده خود را برای من بازگو کرد.
به احمد گفتم : خداوند این کاری که انجام دادی (سخن مخفی ما را شنیدی) بر تو

حرام کرده و فرموده است: (وَلَا تَجَسَّسُوا ...)؛ ((تجسس نکنید)).

اینک که (مرتکب حرام شدی و) سخن (مخفی خادم مخصوص) را شنیدی، آن را برای گواهی دادن در خاطره ات نگهدار، شاید ما روزی احتیاج به این گواهی پیدا کردیم و حتما از فاش ساختن آن پرهیز تا وقتش فرا رسد.

(پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید: وقتی که صبح شد، آنچه را خادم مخصوص به من گفته بود (در مورد امامت حضرت هادی) در ده نسخه نوشتم و آنها را مهر کردم و به ده نفر از بزرگان اصحاب و شیعیان دادم و به آنان گفتم: ((اگر قبل از آنکه این نسخه ها را از شما بخواهم، مرگ به سراغم آمد، شما آنها را باز کنید و بخوانید و مطابق آن عمل نمایید)).

هنگامی که امام جواد (علیه السلام) از دنیا رفت، از خانه ام بیرون نیامدم تا اینکه مطلع شدم که بزرگان شیعه در منزل ((محمد بن فرج)) به گرد هم آمده اند و درباره مسأله امامت گفتگو می کنند و محمد بن فرج برای من نامه ای نوشت و در آن نامه مرا از اجتماع بزرگان شیعه در نزدش آگاه کرده و یادآوری کرده بود که اگر خطر فاش شدن در کار نبود، با هم نزد تو می آمدم و دوست دارم که سوار بر مرکب شوی و خود را به من برسانی.

(پ-در) خیرانی می گوید: سوار بر مرکب شدم و خود را به خانه ((محمد بن فرج)) رساندم، دیدم بزرگان شیعه در نزد او اجتماع کرده اند، درباره امامت (امام هادی) با آنان گفتگو کردم، دیدم اکثر آنان در این باره در شک و تردید هستند، به آن ده نفر که نسخه ها را به آنان داده بودم و در مجلس حاضر بودند، گفتم: آن نسخه ها را بیرون بیاورید.

نسخه ها را بیرون آوردند. گفتم: همین مطلبی را که در این نسخه ها نوشته شده، من به آن مأمور هستم (و گواهی می دهم).

بعضی از حاضران گفتند: ما مایل بودیم گواه دیگری با تو وجود داشت تا گواهی تو

را تاء کید و محکتر می کرد.

به آنان گفتیم : خداوند، خواسته شما را برآورده کرده ، این ابوجعفر اشعری (احمد بن محمد بن عیسی اشعری) است که در اینجا حاضر است گواهی می دهد که این سخن مذکور در نسخه ها را (از خادم مخصوص) شنیده است .

حاضران ، متوجه احمد اشعری شدند، از او خواستند گواهی دهد، ولی از گواهی دادن امتناع نمود.

(پدر) خیرانی در ادامه سخن می گوید: من احمد اشعری را به ((مباهله)) دعوت کردم ، او از شرکت در مباهله ترسید و گواهی داد که آن سخن را شنیده است و گفت : من گواهی می دهم ، ولی می خواستم این افتخار به یک فرد عرب برسد نه به من که از عجم هستم ، اما چون پای مباهله به پیش آمد، دیگر راهی برای کتمان گواهی نمانده است ، آنگاه همه حاضران در آن مجلس به امامت حضرت هادی (علیه السلام) اعتقاد پیدا کردند و رفتند. (نگاهی بر زندگی دوازده امام (ع))

صبر و پاداش

پارچه ای را برای امام جواد علیه السلام از شهر دیگری می آورند که از قیمت زیادی برخوردار بود. در بین راه دزدان سر راه آمدند و پارچه ها را به سرقت بردند.

مسئول خرید پارچه حضرت را از ماجرای سرقت اموال او آگاه کرد.

امام علیه السلام باخط خود برای او نوشت : جان و اموال ما از بخششهای گوارای الهی است و عاریه ای است که به ما سپرده است . پس هر کس بی صبری و جزعش بر صبرش غالب شود اجرش ضایع شده است و پناه به خداوند که چنین شود. (تحت العقول)

حضرت جواد (ع) در غم فراق پدر

چهار سال و چند ماه از عمر امام جواد (ع) می گذشت ، همراه پدرش حضرت رضا (ع) برای انجام عمره به مکه رفتند، یکی از غلامان حضرت رضا به نام (موفق) نیز با آنها بود، همانسالی بود که حضرت رضا (ع) ناگزیر شد که از حجاز به خراسان بیاید.

حضرت رضا (ع) با حالت مخصوصی گریان ، در کنار کعبه ایستاده بود و با خانه خدا وداع می کرد و پس از طواف به مقام ابراهیم (ع) رفت و در آنجا به نماز ایستاد. موفق ، می گوید: حضرت جواد (ع) کنار حجر اسماعیل رفت و در آنجا نشست و به راز و نیاز مشغول شد، نشستن آن حضرت طول کشید و به حضور آن حضرت رفتم و عرض کردم : (فدایت کردم برخیز).

حضرت جواد (ع) فرمود: (نمی خواهم از اینجا جدا گردم ، مگر اینکه خدا بخواهد) آن حضرت این سخن را گفت ، اما بسیار غمگین به نظر می رسید. نزد حضرت رضا (ع) رفتم و گفتم : (حضرت جواد (ع) کنار حجر اسماعیل (ع) نشسته و نمی خواهد برخیزد) امام رضا (ع) نزد حضرت جواد (ع) آمد و فرمود: قم یا حبیبی : (ای محبوب دلم برخیز).

حضرت جواد (ع) عرض کرد: نمی خواهم از این مکان برخیزم ، امام رضا (ع) فرمود: ای محبوب قلبم چرا بر نمی خیزی ؟

حضرت جواد (ع) عرض کرد: (چگونه برخیزیم با اینکه شما را دیدم به گونه ای با کعبه ، خانه خدا، وداع می کردی که دیگر به اینجا باز نمی گردی . اما رضا (ع) فرمود: (ای محبوب دلم برخیز).

آنگاه حضرت جواد در حالی غمگین بود، برخاست و همراه پدر حرکت کرد (کشف الغمه ، ج 3 ص 215 و 216

).

آری امام جواد (ع) با اینکه کودک بود، از حالات پدر دریافت که او می خواهد به سفری برود که بازگشت در آن نیست، از فراق و غربت پدر غمگین بود، می خواست کنار کعبه بیشتر بنشیند و برای پدر دعا کند، ولی چه می تواند کرد که طاغوت زمان (مأمون) حضرت رضا (ع) را با اجبار به خراسان برد و بین حضرت جواد (ع) با پدر، فراقی جانکاه پیش آمد که حدود سه سال طول کشید، وبعد که امام جواد (ع) حدود هفت ساله بود، کنار جنازه مسموم شده پدر آمد.

چگونه اعمال خود را باطل نکنیم؟

یکی از شیعیان که بسیار خوشحال به نظر می رسید، به حضور امام جواد (ع) آمد، حضرت به او فرمود: (چرا این گونه تو را شادمان می نگرم؟) او عرض کرد: (ای پسر رسول خدا(ص) از پدرت شنیدم می فرمود: سزاوارترین روز برای شادی کردن، آن روزی است که خداوند به انسان توفیق نیکی کردن و انفاق نمودن به برادران دینی دهد، امروز ده نفر از برادران دینی که فقیر و عیالمند بودند از فلان جا و فلان جا نزد من آمدند و من به هر کدام فلان مقدار پول و خوار و بار دادم، از این رو خوشحال هستم).

امام جواد (ع) فرمود: (سوگند به جانم، سزاوار است که تو خوشحال باشی، اگر عمل نیک خود را (حبط و پوچ) نساخته باشی و یا بعدا حبط و پوچ نکنی. او عرض کرد: (با اینکه من از (شیعیان خالص) شما هستم، چگونه عمل نیکم را حبط و پوچ می کنم؟)

امام جواد (ع) فرمود: همین سخنی که گفתי، کارهای نیک و انفاقهای خود را حبط و پوچ نمودی (یعنی ادعای شیعه خالص بودن، کار ساده ای نیست).

او عرض کرد: چگونه ؟ توضیح بدهید.

امام جواد (ع) فرمود: این آیه را بخوان :

یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی : (ای کسانی که ایمان آورده اید، بخششهای خود را با منت و آزار،

باطل نسازید) (بقره - 264

).

او عرض کرد: من به آن افراد یک صدقه دادم ، منت بر آنها نگذاشتم و آنها را آزار ننمودم .

امام جواد (ع) فرمود: خداوند فرموده : لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی (بخششهای خود را با منت و آزار، باطل و پوچ نسازید) فرموده تنها منت و آزار بر آنانکه می بخشید، بلکه خواه منت و آزار بر آنان باشد یا دیگران ، آیا به نظر تو آزار به آنان (بخشش گیرندگان) شدیدتر است ، یا آزار به فرشتگان مراقب اعمال تو فرشتگان مقرب الهی و یا آزار به ما؟

او عرض کرد: بلکه آزار به فرشتگان و آزار به شما، شدیدتر است . امام جواد (ع) فرمود: (تو فرشتگان و مرا آزار دادی و بخشش خود را باطل نمودی!).

او عرض کرد: چرا باطل کردم ؟ و شما را آزار دادم ؟

امام جواد (ع) فرمود: این که گفتی : چگونه باطل نمودم با اینکه من از شیعیان خالص شما هستم ؟ (همین ادعای بزرگ ، ما را آزار داد).

سپس فرمود: (وای بر تو! آیا می دانی شیعه خالص ما کیست ؟ شیعه خالص ما (حزبیل ! مؤمن آل فرعون ، و (حبیب نجار) صاحب یس و سلمان (ره) و ابوذر(ره) و مقداد (ره) و عمار(ره) هستند، تو خود را در صف این افراد برجسته قرار دادی و با این ادعا فرشتگان و ما را آزردی).

آن مرد به گناه و تقصیر خود اعتراف کرد و استغفار و توبه نمود و عرض کرد: (اگر

نگویم شیعه خالص شما هستیم پس چه بگویم ؟)

امام جواد (ع) فرمود: (بگو من از دوستان شما هستم ، دوستان شما را دوست دارم و دشمنان شما را دشمن دارم).

او چنین گفت ، واز گفته قبل ، استغفار کرد، امام جواد (ع) فرمود: (اکنون پاداش بخششهای تو به تو بازگشت نمود و حبط و بطلان آنها برطرف گردید) (بحارالانوار، ج 68 ص 159)

کرامت و بزرگواری امام جواد (ع) به شیعیان

محمد بن سهل قمی (ره) می گوید: در سفر مکه ، به مدینه رفتیم ، و به حضور امام جواد (ع) مشرف شدم ، خواستم لباسی را از آن حضرت برای پوشاندن مطالبه کنم ، ولی فرصتی بدست نیامده و با آن حضرت خداحافظی کردم و از خانه او بیرون آمدم ، تصمیم گرفتم نامه ای برای آن حضرت بنویسم و در آن نامه ، لباسی را درخواست کنم ، نامه را نوشتم و به مسجد رفتیم و پس از انجام دو رکعت نماز و استخاره ، به قلبم آمد که نامه را نفرستم ، از این رو نامه را پاره کردم ، و از مدینه بیرون آمدم همچنان به پیمودن راه ادامه دادم ناگاه ، شخصی نزد من آمد و دستمالی که لباس در آن بود، در دستش بود و از افراد می پرسید: محمد بن سهل قمی (ره) کیست ؟ تا اینکه نزد من آمد، وقتی که مرا شناخت ، گفت : (مولای تو) (امام جواد (ع) این لباس را برای تو فرستاده است ، نگاه کردم دیدم دو لباس مرغوب و نرم است).

محمد بن سهل (ره) آن لباسها را گرفت ، و تا آخر عمر نزد او بود، وقتی که از دنیا رفت ، پسرش احمد، با همان دو لباس او را کفن کرد (مختار الخرائج ، ص 273).

دستوری برای دفع زلزله

علی بن مهزیار (ره) از بزرگان و فقهای پارسای عصر حضرت هادی (ع) و حضرت جواد (ع) بود و از طرف آنها وکالت و نمایندگی داشت تا در اهواز به مردم رسیدگی کند، قبر شریفش در اهواز محل زیارت شیعیان و دوستان است او می گوید:

در اهواز زلزله مکرر زیاد می آمد، نامه ای برای امام جواد (ع) نوشتم، و در آن نامه عرض کردم: (اگر اجازه بدهی از اهواز به جای دیگر منتقل شوم).
امام جواد (ع) در پاسخ نوشت: (از اهواز به جای دیگر نروید، روزهای چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه بگیرید و لباسهایتان را بشوئید و پاکیزه نمائید، و روز جمعه بیرون بیائید و دسته جمعی دعا کنید، خداوند این بلا را از سر شما دفع خواهد کرد).
علی بن مهزیار (ع) می گوید: پس از دریافت نامه، به دستور آن حضرت عمل کردیم، از آن پس، دیگر زلزله نیامد (بحارالانوار، ج 50، ص 101)

چرا امام جواد با دختر مامون # ازدواج کرد؟ مگر مامون قاتل امام رضا و دشمن اهل بیت نبود؟

☀ پاسخ شبهه:

[1] در کتاب #سیره_پیشوایان این پرسش چنین پاسخ گفته شده است؛

مامون چون در میان یک سلسله تنگناها و شرائط دشوار سیاسی قرار گرفته بود، برای رهایی از این تنگناها، تصمیم گرفت خود را به خاندان پیامبر نزدیک سازد، و بر

همین اساس با تحمیل ولیعهدی بر امام هشتم می خواست سیاست چند بعدی خود را به مورد # اجرا بگذارد.

12] سوی دیگر، عباسیان از این روش مامون که احتمال می رفت خلافت را از بنی عباس به علویان منتقل سازد، سخت ناراضی بودند و به همین جهت به مخالفت با او برخاستند و چون امام رضا # توسط مامون مسموم و شهید شد آرام گرفتند و خشنود شدند و به مامون روی آوردند.

3] مامون کار زهر دادن به امام را بسیار سری و مخفیانه انجام داده بود و سعی داشت جامعه از این جنایت آگاهی نیابد و از همین رو برای پوشاندن جنایات خود تظاهر به اندوه و عزاداری می کرد، اما با همه پرده پوشی و ریاکاری، سرانجام بر # علویان آشکار گردید که قاتل امام جز مامون کسی نبوده است، لذا سخت دل آزرده و خشمگین گردیدند و مامون بار دیگر حکومت خویش را در معرض خطر دید و برای پیشگیری از عواقب امر، توطئه دیگری آغاز کرد و با تظاهر به مهربانی و دوستی نسبت به امام جواد -علیه السلام- تصمیم گرفت دختر خود را به حضرت تزویج کند تا استفاده ای را که از تحمیل ولیعهدی بر امام رضاعلیه السلام در نظر داشت از این وصلت نیز بدست آورد.

4] بر اساس همین طرح بود که امام جواد علیه السلام را در سال 204 ه. ق یعنی یک سال پس از شهادت امام رضا -علیه السلام- از مدینه به بغداد آورد و به دنبال مذاکراتی که در جلسه # مناظره امام با یحیی بن اکثم گذشت (دختر خود «ام الفضل» را به همسری حضرت در آورد.

۱۵ انگیزه های مامون ؛

این ازدواج که مامون بر آن اصرار داشت، کاملاً جنبه سیاسی داشت و می توان دریافت که وی از این کار چند #هدف یاد شده در زیر را تعقیب می کرد ؛

1. با فرستادن دختر خود به خانه امام، آن حضرت را برای همیشه دقیقاً زیر نظر داشته باشد و از کارهای او بی خبر نماند (دختر مامون نیز براستی وظیفه خبرچینی و گزارشگری #مامون را خوب انجام می داد و تاریخ شاهد این حقیقت است).

2. با این وصلت، به خیال خام خویش، امام را با دربار پرعیش و نوش خود مرتبط و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند و بدین ترتیب بره قداست امام لطمه وارد سازد و او را در انظار عمومی از مقام ارجمند عصمت و امامت ساقط و خوار و #خفیف نماید.

3. با این وصلت علویان را از اعتراض و قیام بر ضد خود باز دارد و خود را دوستدار و علاقه مند به آنان #وانمود کند .

4. هدف چهارم مامون، عوام فریبی بود ، چنانکه گاهی می گفت: من به این وصلت اقدام کردم تا ابو جعفر -علیه السلام- از دخترم صاحب فرزند شود و من پدر بزرگ کودکی باشم که از #نسل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب -علیه السلام- است. اما خوشبختانه این حقه مامون نیز بی نتیجه بود زیرا دختر مامون هرگز فرزندی نیاورد و فرزندان امام جواد -علیه السلام همگی از همسر دیگر امام بودند.

۱۶) اینها انگیزه های مامون از این ازدواج بود. حال باید دید امام جواد-علیه السلام- چرا با این ازدواج #موافقت کرد؟

از آنجا که بی هیچ شکی، امام اهداف و مقاصد واقعی مامون را از این گونه کارها می دانست و نیز می دانست که او همان کسی است که مرتکب جنایت بزرگ قتل پدرش امام رضا-علیه السلام- شده، به نظر می رسد که موافقت امام با این ازدواج عمدتا بر اثر #فشاری بوده است که مامون از پیش بر امام وارد کرده بوده است، زیرا ازدواجی اینچنین، تنها به مصلحت مامون بوده است نه به مصلحت امام، نیز می توان تصور کرد که نزدیکی امام به دربار می توانست مانع ترور حضرت از طرف معتصم و عامل پیشگیری از سرکوبی سران تشیع و یاران برجسته امام توسط عوامل خلیفه باشد، و این، به یک معنا می توانست شبیه #قبول وزارت هارون از طرف علی بن یقطین یعنی نفوذ در دربار خلافت به نفع جبهه تشیع باشد.

سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص 584

خنثی شدن نیرنگ شیطانی مامون

مامون عباسی (هفتمین طاغوت عباسی) پس از شهادت حضرت رضا (ع) می خواست امام جواد (ع) را جزء اطرافیان خود کند (و او را به عنوان یکی از رجال دنیا خواه، و از مشاوران مخصوص خویش معرفی نماید) برای این کار نقشه ها کشید، و ترفندهای گوناگونی به کار برد، ولی نتیجه نگرفت، تا اینکه یک نقشه دیگری را اجرا کرد و آن این بود: هنگامی که خواست دخترش ام فضل را به عنوان عروس به خانه زفاف حضرت جواد (ع) بفرستد دوستان دختر از زیباترین کنیزکان خود را طلبد و به هر یک از آنها جامی که در داخل آن گوهری (مثلا یک سکه طلا) بود

داد تا وقتی که حضرت جواد (ع) بر روی صندلی دامادی نشست ، آن دختران ، یکی یکی به پیش آیند و آن گوهر را به حضرت نشان دهند (تا او بردارد) امام جواد (ع) به هیچ یک از آن دخترها و گوهرها، توجه نکرد.

در همان مجلس ، یک نفر ترانه خوان تارزنی بود که (مخارق) نام داشت ، و دارای ریش بلندی بود، ماعمون او را طلبید، و از او خواست کاری کند که امام جواد (ع) از آن حالت معنوی بیرون آید و دلش به امور مادی سرگرم شود.

مخارق گفت : اگر امام جواد (ع) به چیزی از امور دنیا، مشغول باشد، من او را از آن گونه که تو بخواهی به سوی دنیا می کشانم ، آنگاه مخارق در برابر امام جواد (ع) آمد و نشست ، و نخست مانند، الاغ عرعر کرد، و سپس به زدن ساز و تار مشغول شد و اهل مجلس را به خود جلب نمود ولی امام جواد (ع) اصلا به او توجه نکرد و به چپ و راست هم نگاه نکرد (130) وقتی که دید آن ترانه خوان بی حیا دست بردار نیست ، بر سر او فریاد کشید و فرمود: اتق الله یا ذالعثنون : ای ریش دراز، از خدا بترس).

مخارق از فریاد امام (ع) آنچنان وحشتزده شد که ساز و تار، از دستش افتاد و دستش فلج شد، و تا آخر عمر خوب نشد، ماعمون جویای حال او شد، او گفت : (هنگامی که امام جواد (ع) بر سر من فریاد کشید، آن چنان هراسان و وحشتزده شدم که وحشت و ترس همواره در وجود من هست و اصلا این حالت از وجود من ، بیرون نمی رود (اصول کافی ، ج 1 ص 494 و 495).

پیدا کردن کار، برای ساربان

شترچرانی بود، بی کار مانده بود، و در مدینه به دنبال کار می گشت او تنها امیدی که داشت به امام جواد (ع) بود و چنین فهمیده بود که اگر به در خانه او برود، ناامید نمی شود، در این مورد با ابوهاشم جعفری (ره) که یکی از آشنایان امام جواد

(ع) بود، صحبت کرد که اگر به حضور امام جواد (ع) رفتی، بگو ساربانى بى کار مانده و دنبال کار مى گردد برایش کار پیدا کن .

ابوهاشم (ره) مى گوید: به این قصد به حضور امام جواد (ع) رفتم دیدم با جماعتى مشغول غذا خوردن است، فرصتى بدست نیامد تا در مورد سفارش ساربان، صحبت کنم .

امام جواد، (ع) رو به من کرد و فرمود: بیا جلو از این غذا بخور، کاسه غذا را جلو من گذاشت و فرمود: بخور، در همین هنگام بى آنکه من در مورد ساربان سخنى بگویم، یکى از غلامان خود را صدا زد و به او فرمود: (ساربانى هست که با ابوهاشم (ره) نزد ما مى آید، او را پیش خود نگهدار و برای او کارى معین کن، تا مشغول گردد).

ابوهاشم (ره) مى گوید: همراه آن حضرت به باغى رفتیم عرض کردم: (من اشتیاق زیاد به خوردن گل دارم، برای من دعا کن تا این عادت زشت را ترک کنم، آن حضرت سکوت کرد، و بعد از چند روز با من ملاقات نمود و پرسید: (ای ابوهاشم خداوند آن عادت را از تو برداشت).

عرض کردم: (آرى، اکنون به قدرى از گل نفرت دارم، که آن را از همه چیز بدتر مى دانم) (از اعلام الوری، ص 334).

دلدارى فرد محتضر

یکى از شاگردان امام جواد (ع) بیمار شده بود، در حدى که بسترى شده بود و امید زنده ماندن نداشت، امام جواد (ع) با خبر شد، همراه جمعى از اصحاب به عیادت او رفت، وقتى که در بالین او نشست و احوال او را پرسید: او زار و زار گریه کرد و گفت: مى میرم چه کنم؟ مرگ در کار است .

امام جواد (ع) به او فرمود: (ای بنده خدا تو که از مرگ مى ترسى از این رو است

که نمی دانی مرگ چیست ، برای تو مثالی بزنم : اگر بدنت آلوده به چرک و کثافت باشد، و موجب زخمهای پوستی بدن گردد و ناراحت شوی ، و بدانی اگر حمام بروی و شستشو کنی ، همه این چرکها و آلودگیها و زخمها از بین می رود، آیا میل داری که به حمام بروی ، یا میل نداری ؟

بیمار عرض کرد: البته دوست دارم که هر چه زودتر، به حمام بروم و خود را از همه ناپاکیها پاک نمایم .

امام جواد (ع) فرمود: مرگ برای مؤمنین همان حمام است و آن آخرین منزلگاه ، و مرحله شستشو و پاکسازی از آلودگیهای گناه می باشد، بنابراین اگر به سوی شادی رو آورده ای ، پس هیچ غم را به خود راه نده).

بیانات گرم و پرمهر امام جواد (ع) روحی تازه در کالبد آن بیمار بخشید و قلب و اعصاب او را آرام شد، و اندوهش به شادی و نشاط تبدیل گردید (معانی الاخبار، شیخ صدوق ، ص 290).

- ایستادگی تا پای شهادت

امام جواد (ع) با پیشنهاد تحمیلی ماعمون ، با دختر ماعمون به نام زینب که به (ام الفضل) معروف بود، ازدواج کرد ولی او (نازا) بود لذا امام جواد (ع) با کنیزی به نام سمانه (س) مادر امام دهم ، (ع) ازدواج کرد و از او دارای فرزند شد.

ام الفضل بر سر همین موضوع ، کینه امام جواد (ع) را به دل گرفت وقتی که ماعمون از دنیا رفت ، برادرش معتصم ، خلیفه شد، او نتوانست وجود مقدس امام جواد (ع) را تحمل کند، سرانجام با جعفر (پسر ماعمون) در فکر توطئه قتل آن حضرت برآمدند، برای این کار ام الفضل را مناسب دیدند، به او پیشنهاد مسمومیت امام را دادند او پذیرفت و زهری را در انگور رازقی نمود، حضرت جواد (ع) را با

آن انگور، مسموم و شهید کرد.

وقتی که امام جواد (ع) در بستر شهادت افتاد، ام الفضل پشیمان شد و، گریه می کرد، امام جواد (ع) به او فرمود: (چرا گریه می کنی ؟ گریه تو سودی ندارد سوگند به خدا بزودی به فقر و دردی گرفتار گردی که نجات و درمان ندارد) آری آن بزرگوار این گونه در جوانی به شهادت رسید.

طولی نکشید که ام الفضل بیمار شد، هر چه دارائی داشت برای درمان خود، مصرف کرد، ولی خوب نشد، و دارائیش رفت به گونه ای که گدا گردید و سر راه عبور مردم، دست سؤال دراز می کرد و گدائی می نمود و با این وضع از دنیا رفت (بحار، ج 50، ص 17).

سخنانی از امام جواد علیه السلام

1 قال الامام ابو جعفر، محمد الجواد صلوات الله و سلامه عليه :
الْمَوءُ مِنْ يَحْتَاجُ اِلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ : تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ، وَ وَاعِظٍ مِنْ نَفْسِهِ ، وَقَبُولٍ
مِمَّنْ يَنْصَحُهُ. (69)

ترجمه :

فرمود: موء من در هر حال نیازمند به سه خصلت است :
توفیق از طرف خداوند متعال ، واعظی از درون خود، قبول و پذیرش نصیحت کسی
که او را نصیحت نماید.

2 قال عليه السلام : مُلَاقَاةُ الْاُخْوَانِ نَشْرَةٌ ، وَ تَلْقِیحُ لِلْعَقْلِ وَ اِنْ كَانَ نَزْرًا قَلِيلًا. (70)

ترجمه :

فرمود: ملاقات و دیدار با دوستان و برادران - خوب - ، موجب صفای دل و نورانیت آن می گردد و سبب شکوفائی عقل و درایت خواهد گشت ، گرچه در مدت زمانی کوتاه انجام پذیرد.

3 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا كَ وَ مُصَ احِبَّةُ الشَّرِّيرِ ، فَإِنَّهُ كَالسَّيْفِ الْمَسْلُولِ ، يَحْسُنُ مَنْظَرُهُ وَ يَفْتَحُ أَعْرَؤُهُ. (71)

ترجمه :

فرمود: مواظب باش از مصاحبت و دوستی با افراد شرور، چون که او همانند شمشیری زهرآلود، برآق است که ظاهرش زیبا و اثراتش زشت و خطرناک خواهد بود.

4 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَيْفَ يُضَيِّعُ مِنَ اللَّهِ كَافِلُهُ، وَكَيْفَ يَنْجُو مِنَ اللَّهِ طَالِبُهُ، وَ مَنْ انْقَطَعَ إِلَى غَيْرِ اللَّهِ وَ كَلَّهُ اللَّهُ إِلَيْهِ. (72)

ترجمه :

فرمود: چگونه گمراه و درمانده خواهد شد کسی که خداوند سرپرست و متکفل اوست .

چطور نجات می یابد کسی که خداوند طالبش می باشد.

هر که از خدا قطع امید کند و به غیر او پناهنده شود، خداوند او را به همان شخص واگذار می کند.

5 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ لَمْ يَعْرِفِ الْمَوَارِدَ أَعْيَتْهُ الْمَصَادِرُ. (73)

ترجمه :

فرمود: هر کس موقعیت شناس نباشد جریانات ، او را می رباید و هلاک خواهد شد.

6 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ عَتَبَ مِنْ غَيْرِ ارْتِيَابٍ أَعْتَبَ مِنْ غَيْرِ اسْتِعْتَابٍ. (74)

ترجمه :

فرمود: سرزنش کردن دیگران بدون علت و دلیل سبب ناراحتی و خشم خواهد گشت ، در حالی که رضایت آنان نیز کسب نخواهد کرد.

7 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَوْفَلُ الْعِبَادَةِ إِلَّا خُلَاصٌ. (75)

ترجمه :

فرمود: با فضیلت ترین و ارزشمندترین عبادت ها آن است که خالص و بدون ریا باشد.

8 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادَتُهُ، وَ يَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ، وَ تَحْرُمُ عَلَيْهِمْ تَسْمِيَّتُهُ، وَ هُوَ سَمَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ كَنِيهِ. (76)

ترجمه :

فرمود: زمان ولادت امام عصر علیه السلام بر مردم زمانش مخفی است ، و شخصش از شناخت افراد غایب و پنهان است .

و حرام است که آن حضرت را نام ببرند؛ و او همنام و هم کنیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است .

9 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ. (77)

ترجمه :

فرمود: عزّت و شخصیت مؤمن در بی نیازی و طمع نداشتن به مال و زندگی دیگران است .

10 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَصْنَى إِلَيَّ نَاطِقٍ فَقَدْ عَبَدَهُ، فَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ عَنِ اللَّهِ فَقَدْ عَبَدَ اللَّهَ، وَإِنْ كَانَ النَّاطِقُ يَنْطِقُ عَنْ لِسَانِ بَلِيسٍ فَقَدْ عَبَدَ بَلِيسَ. (78)

ترجمه :

فرمود: هر کس به شخصی سخنران علاقمند و متمایل باشد، بنده اوست ، پس چنانچه سخنور برای خدا و از احکام و معارف خدا سخن بگوید، بنده خداست ، و اگر از زبان شیطان و هوی و هوس و مادیات سخن بگوید، بنده شیطان خواهد بود.

11 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا يَضُرُّكَ سَخَطُ مَنْ رِضَاهُ الْجَوْرُ. (79)

ترجمه :

فرمود: کسی که طالب رضایت خداوند متعال باشد، دشمنی ستمگران ، او را زیان و ضرر نمی رساند.

12 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ خَطَبَ إِيَّكُمْ فَرَضِيْتُمْ دِيْنَهُ وَأَمَانَتَهُ فَرَوْجُوْهُ، إِيَّاكُمْ تَفْعَلُوْهُ تَكُنْ فِتْنَةً فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيْرٌ. (80)
ترجمه :

فرمود: هر که به خواستگاری دختر شما آید و به تقوا و تدین و امانتداری او مطمئن می باشید با او موافقت کنید وگرنه شما سبب فتنه و فساد بزرگی در روی زمین خواهید شد.

13 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَوْ سَكَتَ الْجَاهِلُ مَا اخْتَلَفَ النَّاسُ. (81)
ترجمه :

فرمود: چنانچه افراد جاهل و بی تجربه ساکت باشند مردم دچار اختلافات و تشنجات نمی شوند.

14 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَحْسَنَ قَبِيْحًا كَانَ شَرِيْكَاً فِيْهِ. (82)
ترجمه :

فرمود: هر که کار زشتی را تحسین و تاءیید کند، در عقاب آن شریک می باشد.
15 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ انْقَادَ إِلَى الطُّمَآءِنِيْنَةِ قَبْلَ الْخِيَرَةِ فَقَدْ عَرَضَ نَفْسَهُ لِلْهَلَكَةِ وَالْعَاقِبَةُ الْمُعْصِيَةُ. (83)
ترجمه :

فرمود: هر کس بدون تفکر و اطمینان نسبت به جوانب (هر کاری ، فرمانی ، حرکتی و...) مطیع و پذیرای آن شود، خود را در معرض سقوط قرار داده ؛ و نتیجه ای جز خشم و عصبانیت نخواهد گرفت .

16 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ اسْتَغْنَى بِاللَّهِ إِيَّاكُمْ فَتَقَرَّ النَّاسُ إِلَيْهِ، وَمَنِ اتَّقَى اللَّهَ أَحَبَّهُ النَّاسُ وَإِنْ كَرِهُوا. (84)

ترجمه :

فرمود: هر که خود را به وسیله خداوند بی نیاز بداند مردم محتاج او خواهند شد و هر که تقوای الهی را پیشه خود کند خواه ناخواه ، مورد محبت مردم قرار می گیرد گرچه مردم خودشان اهل تقوا نباشند.

17 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلْفَ كَلِمَةٍ ، كُلُّ كَلِمَةٍ يَفْتَحُ أَلْفُ كَلِمَةٍ . (85)

ترجمه :

فرمود: حضرت رسول صلی الله علیه و آله ، یک هزار کلمه به امام علی علیه السلام تعلیم نمود که از هر کلمه ای هزار باب علم و مسأله فرعی باز می شود.

18 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نِعْمَةٌ لَا تُشْكُرُ كَسَيِّئَةٍ لَا تُغْفَرُ . (86)

ترجمه :

فرمود: خدمت و نعمتی که مورد شکر و سپاس قرار نگیرد همانند خطائی است که غیر قابل بخشش باشد.

19 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَوْتُ الْإِنْسَانِ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِنْ مَوْتِهِ بِالْأَجَلِ ، وَحَيَاتُهُ بِالْإِبْرَاءِ أَكْثَرُ مِنْ حَيَاتِهِ بِالْعُمُرِ . (87)

ترجمه :

فرمود: فرارسیدن مرگ انسان ها، به جهت معصیت و گناه ، بیشتر است تا مرگ طبیعی و عادی ، همچنین حیات و زندگی لذت بخش به وسیله نیکی و احسان به دیگران بیشتر و بهتر است از عمر بی نتیجه .

20 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَنْ يَسْتَكْمِلَ الْعَبْدُ حَقِيقَةَ الْإِيمَانِ حَتَّى يُوعِثَ دِينَهُ عَلَى شَهْوَتِهِ ، وَلَنْ يَهْلِكَ حَتَّى يُوعِثَ شَهْوَتَهُ عَلَى دِينِهِ . (88)

ترجمه :

فرمود: بنده ای حقیقت ایمان را نمی یابد مگر آن که دین و احکام الهی را در همه

جهات بر تمایلات و هواهای نفسانی خود مقدم دارد.

و کسی هلاک و بدبخت نمی گردد مگر آن که هواها و خواسته های نفسانی خود را بر احکام الهی مقدم نماید.

الَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : عَلَيْكُمْ بِطَلَبِ الْعِلْمِ، فَإِنَّ طَلَبَهُ فَرِيضَةٌ وَالْبَحْثُ عَنْهُ نَافِلَةٌ، وَهُوَ صَلَءٌ بَيْنَ الْأَخْوَانِ، وَدَلِيلٌ عَلَى الْمُرُوءَةِ، وَتُحْفَةٌ فِي الْمَجَالِسِ، وَصَاحِبٌ فِي السَّفَرِ، وَاعْنَسُ فِي الْغُرْبَةِ. (89)

ترجمه :

فرمود: بر شما باد به تحصیل علم و معرفت ، چون فراگیری آن واجب و بحث پیرامون آن مستحب و پرفایده است .

علم وسیله کمک به دوستان و برادران است ، دلیل و نشانه مروّت و جوانمردی است ، هدیه و سرگرمی در مجالس است ، همدم و رفیق انسان در مسافرت است ؛ و اعنّس و مونس انسان در تنهایی می باشد.

22 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَفَضُ الْجَنَاحِ زِينَةُ الْعِلْمِ، وَحُسْنُ الْأَدَبِ زِينَةُ الْعَقْلِ، وَبَسْطُ الْوَجْهِ زِينَةُ الْحِلْمِ. (90)

ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش علم و دانش است ، اعدب داشتن و اخلاق نیک زینت بخش عقل می باشد، خوش روئی با افراد زینت بخش حلم و بردباری است .

23 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَوَسَّدِ الصَّبْرَ، وَاعْتَنِقِ الْفَقْرَ، وَارْقُضِ الشَّهَوَاتِ، وَخَالِفِ الْهَوَى، وَاعْلَمْ أَنَّكَ لَنْ تَخْلُوَ مِنْ عَيْنِ اللَّهِ، فَاَنْظُرْ كَيْفَ تَكُونُ. (91)

ترجمه :

فرمود: در زندگی ، صبر را تکیه گاه خود، فقر و تنگ دستی را همنشین خود قرار بده و با هواهای نفسانی مخالفت کن .

و بدان که هیچگاه از دیدگاه خداوند پنهان و مخفی نخواهی ماند، پس مواظب باش

که در چه حالتی خواهی بود.

24 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ أَعْتَمَّ رُكُوعَهُ لَمْ تُدْخِلْهُ وَحْشَةُ الْقَبْرِ. (92)

ترجمه :

فرمود: هر کس رکوع نمازش را به طور کامل و صحیح انجام دهد، وحشت قبر بر او وارد نخواهد شد.

25 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْخُشُوعُ زِينَةُ الصَّلَاةِ، وَ تَرْكُ مَا لَا يُعْنَى زِينَةُ الْوَرَعِ. (93)

ترجمه :

فرمود: خشوع و خضوع زینت بخش نماز خواهد بود، ترک و رها کردن آنچه (برای دین و دنیا و آخرت) سودمند نباشد زینت بخش ورع و تقوای انسان می باشد.

26 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ خَلْقَانِ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، فَمَنْ نَصَرَهُمَا أَعَزَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ خَذَلَهُمَا خَذَلَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ. (94)

ترجمه :

فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو مخلوق الهی است ، هر که آن ها را یاری و اجراء کند مورد نصرت و رحمت خدا قرار می گیرد و هر که آن ها را ترک و رها گرداند مورد خذلان و عقاب قرار می گیرد.

27 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَخْتَارُ مِنْ مَالِ الْمُؤْمِنِ وَمِنْ وَلَدِهِ أَنْفَسَهُ لِيَأْجِرَهُ عَلَى ذَلِكَ. (95)

ترجمه :

فرمود: همانا خداوند متعال بهترین و عزیزترین ثروت و فرزند مومنین را می گیرد (و هلاک و نابود می گرداند)، چون دنیا و متعلقات آن بی ارزش است تا در قیامت پاداش عظیمی عطایش نماید.

28 قَالَ لَهُ رَجُلٌ : أَوْصِنِي بِوَصِيَّةٍ جَامِعَةٍ مُخْتَصَرَةٍ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صُنْ نَفْسَكَ عَنْ عَارِ الْعَاجِلَةِ وَ نَارِ الْآجِلَةِ. (96)

ترجمه :

شخصی به حضرت عرض کرد: مرا موعظه و نصیحتی کامل و مختصر عطا فرما؟
امام علیه السلام فرمود: اعضاء و جوارح ظاهری و باطنی خود را از ذلت و ننگ سریع
و زودرس ، همچنین از آتش و عذاب آخرت ، در امان و محفوظ بدار.

29 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَسَادُ الْأَخْلَاقِ بِمُعَاشَرَةِ السُّفَهَاءِ ، وَصَلَحُ الْأَخْلَاقِ بِمُنَافَسَةِ
الْعُقَلَاءِ. (97)

ترجمه :

فرمود: معاشرت و همنشینی با بی خردان و افراد لاأبالی سبب فساد و تباهی اخلاق
خواهد شد؛ و معاشرت و رفاقت با خردمندان هوشیار، موجب رشد و کمال اخلاق
می باشد.

30 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْأَدَبُ عِنْدَ النَّاسِ النَّطْقُ بِالْمُسْتَحْسَنَاتِ لِغَيْرٍ ، وَ هَذَا لَا يُعْتَدُّ بِهِ مَالٌ
يُوصَلُ بِهَا إِلَى رِضَا اللَّهِ سُبْحَانَهُ ، وَالْجَنَّةِ ، وَالْأَدَبُ هُوَ أَدَبُ الشَّرِيعَةِ ، فَتَاءَدَّبُوا بِهَا تَكُونُوا
أَدَبَاءَ حَقًّا. (98)

ترجمه :

فرمود: مفهوم و معنای ادب از نظر مردم ، تنها خوب سخن گفتن است که ریک و
سبک نباشد، ولیکن این نظریه قابل توجه نیست تا مادامی که انسان
را به خداوند متعال و بهشت نزدیک نگرداند.

بنابر این ادب یعنی رعایت احکام و مسائل دین ، پس با عمل کردن به دستورات الهی
و ائمه اطهار علیهم السلام ، ادب خود را آشکار سازید.

31 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثُ خِصَالٍ تَجْتَلِبُ بِهِنَّ الْمَحَبَّةُ : الْأَنْصَافُ فِي الْمُعَاشَرَةِ ، وَ
الْمُوَاسَاةُ فِي الشَّدَّةِ ، وَالْإِنْطِوَاعُ وَالرُّجُوعُ إِلَى قَلْبِ سَلِيمٍ. (99)

ترجمه :

فرمود: سه خصلت جلب محبت می کند: انصاف در معاشرت با مردم ، همدردی در مشکلات آن ها، همراه و همدم شدن با معنویات .

32 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : التَّوْبَةُ عَلَى اَرْبَعٍ دَعَائِمٌ : نَدَمٌ بِالْقَلْبِ ، وَاسْتِغْفَارٌ بِاللِّسَانِ ، وَعَمَلٌ بِالْجَوَارِحِ ، وَعَزْمٌ اَنْ لَا يَعُودَ . (100)
ترجمه :

فرمود: شرایط پذیرش توبه چهار چیز است : پشیمانی قلبی ، استغفار با زبان ، جبران کردن گناه نسبت به همان گناه حَقَّالَهِ و یا حَقَّالْنَّاسِ – ، تصمیم جدی بر اینکه دیگر مرتکب آن گناه نشود.

33 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ مِنْ عَمَلٍ الْاَبْرَارِ : اِقَامَةُ الْفَرَائِضِ ، وَاجْتِنَابُ الْمَحَارِمِ ، وَاحْتِرَاسٌ مِنَ الْغَفْلَةِ فِي الدِّينِ . (101)
ترجمه :

فرمود: سه چیز از کارهای نیکان است : انجام واجبات الهی ، ترک و دوری از گناهان ، مواظبت و رعایت مسائل و احکام دین .

34 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ حَقِيقَةُ الْاَدَبِ : اِجْتِمَاعُ خِصَالِ الْخَيْرِ ، وَ تَجَافِي خِصَالِ الشَّرِّ ، وَ بِالْاَدَبِ يَبْلُغُ الرَّجُلُ الْمَكَارِمَ الْاَخْلَاقِ فِي الدُّنْيَا وَ الْاٰخِرَةِ ، وَ يَصِلُ بِهِ اِلَى الْجَنَّةِ . (102)
ترجمه :

فرمود: حقیقت ادب و تربیت عبارت است از: دارا بودن خصلت های خوب ، خالی بودن از صفات زشت و ناپسند. انسان به وسیله ادب – در دنیا و آخرت – به کمالات اخلاقی می رسد؛ و نیز با رعایت ادب نیل به بهشت می یابد.

35 قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِنَّ يَبْنَ جَبَلِي طُوسٍ قَبْضَةً قُبِضَتْ مِنَ الْجَنَّةِ ، مَنْ دَخَلَهَا كَانَ آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ النَّارِ . (103)
ترجمه :

فرمود: همانا بین دو سمت شهر طوس قطعه ای می باشد که از بهشت گرفته شده

است ، هر که داخل آن شود و با معرفت زیارت کند ، روز قیامت از آتش در امان خواهد بود.

36 قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ زَارَ قَبْرَ عَمَّتِي بِقُمْ، فَلَهُ الْجَنَّةُ. (104)

ترجمه :

فرمود: هر کس قبر عمّه ام حضرت معصومه سلام الله علیها را با علاقه و معرفت در قم زیارت کند، اهل بهشت خواهد بود.

قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَنْ زَارَ قَبْرَ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ فَجَلَسَ عِنْدَ قَبْرِهِ وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْقَبْرِ وَقَرَأَ: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» سَبْعَ مَرَّاتٍ، أَمِنَ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ. (105)

ترجمه :

فرمود: هر کس بر بالین قبر موء منی حضور یابد و رو به قبله بنشیند و دست خود را روی قبر بگذارد و هفت مرتبه سوره مبارکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ» را بخواند از شداید و سختیهای صحرای محشر در امان قرار می گیرد.

38 قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : ثَلَاثٌ يَبْلُغُنَ بِالْعَبْدِ رِضْوَانَ اللَّهِ: كَثْرَةُ الْأَسْتِغْفَارِ، وَخَفْضُ الْجَانِبِ، وَكَثْرَةُ الصَّدَقَةِ. (106)

ترجمه :

فرمود: سه چیز، سبب رسیدن به رضوان خدای متعال می باشد:

1 - نسبت به گناهان و خطاها، زیاد استغفار و اظهار ندامت کردن .

2 - اهل تواضع کردن و فروتن بودن .

3 - صدقه و کارهای خیر بسیار انجام دادن .

39 قالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ، وَالْمُعِينُ لَهُ، وَالرَّاضِي بِهِ شُرَكَاءُ. (107)

ترجمه :

فرمود: انجام دهنده ظلم ، کمک دهنده ظلم و کسی که راضی به ظلم باشد، هر سه

شریک خواهند بود.

40 قالَ عليه السلام : التَّوَّاضُعُ زِينَةُ الْحَسَبِ، وَالْفَصَاحَةُ زِينَةُ الْكَلَامِ، وَالْعَدْلُ زِينَةُ الْإِيمَانِ، وَالسَّكِينَةُ زِينَةُ الْعِبَادَةِ، وَالْحِفْظُ زِينَةُ الرِّوَايَةِ. (108)

ترجمه :

فرمود: تواضع و فروتنی زینت بخش حسب و شرف ، فصاحت زینت بخش کلام ، عدالت زینت بخش ایمان و اعتقادات ، وقار و ادب زینت بخش اعمال و عبادات ؛ و دقت در ضبط و حفظ آن ، زینت بخش نقل روایت و سخن می باشد.

پاورقی ها:

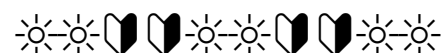
- 69- بحارالانوار: ج 72، ص 65، ح 3، مستدرک الوسائل : ج 8، ص 329، ح 9576.
- 70- امالی شیخ مفید: ص 328، ح 13، مستدرک : ج 8، ص 324، ح 9562.
- 71- اعلام الدین : ص 309، س 11، مستدرک الوسائل : ج 8، ص 351، ح 9634.
- 72- بحارالانوار: ح 68، ص 155، ح 69.
- 73- اعلام الدین : ص 309، س 5، بحارالانوار: ج 75، ص 364، ضمن ح 5.
- 74- بحارالانوار: ج 71، ص 181، س 1، اعیان الشیعة : ج 2، ص 36، س 14.
- 75- تنبیه الخواطر: ص 428، بحارالانوار: ج 67، ص 245، ح 19.
- 76- وسائل الشیعة : ج 16، ص 242، ح 21466.
- 77- بحارالانوار: ج 72، ص 109، ح 12، مستدرک الوسائل : ج 7، ص 230، ح 8114.
- 78- مستدرک الوسائل : ج 17، ص 308، ح 5.
- 79- بحارالانوار: ج 75، ص 380، ح 42.
- 80- تهذیب الاحکام : ج 7، ص 396، ح 9.
- 81- کشف الغمّة : ج 2، ص 349، بحارالانوار: ج 75، ص 81، ح 75.
- 82- کشف الغمّة : ج 2، ص 349، بحارالانوار: ج 75، ص 82، ح 79.
- 83- بحارالانوار: ج 68، ص 340، ح 13.

- 84-بحارالانوار: ج 75، ص 79، ح 62.
- 85-خصال : ج 2، ص 650، ح 46.
- 86-بحارالانوار: ج 68، ص 53، ح 69.
- 87-كشف الغمّة : ج 2، ص 350، س 11.
- 88-بحارالانوار: ج 75، ص 80، ح 63.
- 89-حليّة البراء: ج 4، ص 599، س 11.
- 90-كشف الغمّة : ج 2، ص 347.
- 91-بحارالانوار: ج 75، ص 358، ح 1.
- 92-كافي : ج 3، ص 321، ح 7.
- 93-نور الابصار: ص 331، س 12، بحارالانوار: ج 75، ص 80، س 12.
- 94-خصال صدوق : ص 42، ح 32.
- 95-كافي : ج 3، ص 218، ح 3.
- 96-احقاق الحق: ج 12، ص 439، س 11.
- 97-كشف الغمّة : ج 2، ص 349، بحارالانوار: ج 75، ص 82، ح 78..
- 98-ارشاد القلوب ديلمى : ص 160، س 19.
- 99-كشف الغمّة : ج 2، ص 349، س 13.
- 100-بحارالانوار: ج 75، ص 81، ح 74.
- 101-كشف الغمّة : ج 2، ص 349، س 3.
- 102-ارشاد القلوب ديلمى : ص 160، س 15.
- 103-عيون اخبارالرضا عليه السلام : ج 2، ص 256، ح 6.
- 104-كامل الزيارات : ص 536، ح 827، بحارالانوار: ج 99، ص 265.
- 105-اختيار معرفة الرجال : ص 564، ح 1066.
- 106-كشف الغمّة : ج 2، ص 349، س 7.

107- كشف الغمّة : ج 2، ص 348، س 18، بحار: ج 75، ص 81، ح 69.

108- كشف الغمّة : ج 2، ص 347، س 19، بحار: ج 75، ص 80، ح 65.

(392)



ارتباط حضرت جواد الائمه (علیه السلام) با ایرانیان



در منابع اسلامی درباره تعداد یاران امام جواد(ع) نام بیش از 270 نفر به عنوان اصحاب آن حضرت آورده شده است.

در این زمینه می توان از ابن سکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی، علی بن مهزیار اهوازی، خیران خادم قراطیسی، احمد بن اسحاق اشعری قمی، اسحاق بن اسماعیل نیشابوری، احمد بن محمد بن ابی نصر بُزَنطی، ابراهیم بن محمد هَمْدانی و زکریا بن آدم یاد کرد که همگی اصالتی ایرانی داشته و از جمله یاران امام رضا و امام جواد علیهما السلام بحساب می آیند

: در منابع تاریخی آمده است که بسیاری از شیعیان نیز در مناطق مختلف ایران چون

خراسان ، سیستان ، ری ، قم ، طبرستان ، طالقان و اهواز زندگی می کردند. شیعیانی از این مناطق به حضور امام جواد(ع) می رسیدند

برای آن حضرت خمس ارسال می کردند و یا وکلایی از جانب آن حضرت در این مناطق (فعالیت داشته اند)..1

سفر امام هشتم (ع) به خراسان و ورود علویان به ایران سرآغاز تحول مهمی در گسترش تشیع در ایران به حساب می آید. همچنین فعالیت های شاگردان و وکلای ائمه و امام

جواد(ع) در مناطق و نواحی مختلف ایران در ترویج عقاید و فقه شیعه نقش بسزایی داشت . شاید بتوان گفت ایران در دوران امام جواد(ع) از مهمترین مراکز تشیع بوده و شورش هایی که در مناطق مختلف ایران بر علیه حکومت عباسی رخ داده شاهدهی بر این موضوع است

هرچند دستگاه خلافت سعی داشت با ایجاد موانع برای امام (ع) رابطه آن حضرت را با شیعیان محدود نماید ؛ ولی امام جواد علیه السلام در شرایط مختلف به طور مستقیم یا از طریق نصب و کلا و نمایندگان ، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد

آن حضرت در سراسر سرزمینهای اسلامی نمایندگانی داشت که پاسخگوی سؤالات دینی شیعیان بودند و وجوهای شرعی آنان را به امام (ع) می رساندند. از بررسی شواهدی که در این باره در زندگانی امام جواد علیه السلام وجود دارد استفاده می شود که آن حضرت در شهرهای اهواز، همدان ، سیستان ، ری ، بصره ، واسط، بغداد، کوفه و قم نمایندگانی داشته است

ابراهیم بن محمد همدانی یکی از نمایندگان آن حضرت در منطقه همدان بود که امام جواد علیه السلام در نامه ای به او نوشت : (در آن منطقه) وکیلی جز تو ندارم و به دوستانمان در همدان (نوشته ام که از تو اطاعت کنند)..(2)

صفوان بن یحیی هم یکی از اصحاب بزرگوار امام کاظم ، امام رضا و امام جواد علیهم السلام و وکیل پیشوای نهم بود..(3) شیعیان وجوه شرعی خود را به او می دادند تا تحویل امام دهد. معمر بن خلّاد می گوید: غله هایی را که اسماعیل بن خطاب وصیت کرده بود که به صفوان بن یحیی داده شود خدمت امام جواد (ع) بردم . آن حضرت فرمود: خداوند اسماعیل بن خطاب و صفوان را رحمت کند؛ زیرا آنان در حزب پدران من هستند و هر کس در حزب ما باشد خداوند او را در بهشت مأوی می دهد

صفوان در سال 210 هجری به دار باقی شتافت و امام جواد(ع) برای او حنوط و کفن فرستاد و به (اسماعیل بن موسی بن جعفر(ع) فرمود تا بر او نماز گزارد..(4)

علی بن مهزیار اهوازی شخصی جلیل القدر، مورد اعتماد و از وکلای امام جواد علیه السلام بود. این صحابی گرانقدر سی و سه کتاب در مسائل اسلامی به رشته تحریر درآورد و پاسخگوی شیعیان بود. او بیشتر سؤالات را از طریق نامه می پرسید و نیز اطلاعات لازم را به آن حضرت می رساند. امام جواد(ع) در پاسخ نامه علی بن مهزیار که درباره، درگیری اهل قم با عمال حکومت گزارش داده بود نوشت: آنچه درباره اهل قم ذکر کرده بودی، متوجه شدم. خداوند نجاتشان دهد و به آنان فرج عطا کند. مرا با گفتنیهای در این باره مسرور کردی. همواره چنین کن. امیدوارم خداوند با وعده بهشت شادمانت کند. و به جهت رضایت من از تو، از تو راضی و خشنود گردد. از او عفو و راءفتش را امید دارم، حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ..(5)

از این نامه استفاده می شود که وی نه تنها وکیل امام (ع) در منطقه خود بوده است؛ بلکه به عنوان نماینده ویژه آن حضرت مسائل قم را نیز پیگیری و گزارش می کرده است و امام (ع) از او می خواهد که به صورت نوبه ای به او گزارش کند

نامه دیگر مربوط می شود به نامه امام جواد(ع) به والی سیستان در باره یکی از اهالی سیستان. امام (ع) در این نامه می نویسد: بسم الله الرحمن الرحيم؛ اما بعد، حامل این نامه به تو، نکته زیبایی را یادآور شد که تو به آئین پسندیده ای گرایش داری! مطمئناً تو در مقابل عمل نیک، پاداش نیکی خواهی داشت. به برادرانت احسان کن و بدان خداوند عزیز و جلال از ریزترین اعمال و رفتارت سؤال خواهد کرد

این مرد سیستانی می گوید: قبل از رسیدن من به سیستان، حسین بن عبدالله نیشابوری (فرماندار سیستان) از نامه امام باخبر شد

کرده بود و هنگامی که من به شهرم نزدیک می شدم، هنوز دو فرسخ مانده بود که به استقبالم آمد. نامه را به او دادم او آن را بوسیده و روی چشمانش گذاشت و به من گفت: چه می خواهی؟ گفتم: در دفتر محاسبات شما برای من مالیاتی نوشته اند که توان پرداخت آن را ندارم. دستور داد آن را برای من ببخشند و اضافه کرد: تا زمانی که من فرماندار شهر شما هستم، تو را از خراج و مالیات معاف کردم. سپس از خانواده ام پرسید و من وضعیت اقتصادی خود و خانواده ام را برایش شرح دادم. او دستور داد که در مورد مشکل معیشتی من اقداماتی انجام شود و مقداری هم اضافه به من کمک کرد. تا او زنده و در منصب فرمانداری سیستان بود، از من مالیات و خراج نگرفتند و احسان و عطایایش را (تا آخر از من قطع نکرد. 6)

پی نوشتها

1. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ، ج 2، ص 133.

بحار، ج 50، ص 109.

3. الامام الجواد، قزوینی ، ص 197.

4. مسندالامام الجواد، ص 137.

5. مسندالامام الجواد(ع) ، ص 139.

6. تهذیب الاحکام، ج 6، ص 6.

روضه: دو تا از امام های ما بوسیله همسرانشان بشهادت رسیدند یکی امام حسن مجتبی و دیگری امام جواد علیهما السلام. اما شهادت امام نهم با شهادت امام دوم یه فرقی داره! وقتی امام حسن مجتبی علیه السلام مسموم شدن خواهرش زینب پیشش بود. برادرش امام حسین علیه السلام پیشش بود. حضرت عباس نزدش بود. اما وقتی امام جواد علیه السلام مسموم شد تنها بود. یک شبانه روز در بیماری می گذراند. حتی اب می طلبید ولی طبق نقلی ام الفضل به کنیزها دستور داد هلهله کنند تا صدای امام را کسی نشنود. و امام با تشنگی بشهادت رسیدند.

اما یه تشنه لب دیگه ام سراغ داریم که تنها بود اونم امام حسین در گودی قتلگاه. شخصی خواست برای حضرت اب ببرد ولی دید شمر از قتلگاه می اید و می گوید او را سیراب کردم و سر بریده امام را به او نشان داد.

ذکر مصیبت شهادت امام جواد علیه السلام

معتصم خلیفه عباسی ، امّ افضل ، همسر امام جواد علیه السلام را خواست و چون می دانست او با حضرت ، دشمنی دارد ، به او مأموریت داد تا امام علیه السلام را به شهادت برساند . امّ الفضل هم با زهری که خلیفه در اختیار او گذاشت ، انگوری را به زهر آلوده کرد و به امام جواد علیه السلام خورداند !

امام علیه السلام در آن موقع ، در سنّ بیست و پنج سالگی قرار داشتند ، و هنگامی که از آن انگور خوردند ، اثر زهر در بدن مبارکش ظاهر شد و بر اثر آن به شهادت رسیدند . طبق نقل دیگری ، معتصم عباسی به یکی از نویسندگانش دستور داد تا امام علیه السلام را دعوت کرده و به او غذای زهر آلود بدهد . آن بدبخت هم قبول نمود و از امام علیه السلام دعوت نمود . امام علیه السلام فرمود : شما می دانید که من به خانه امثال تو نمی آیم . اما او اصرار زیادی کرد و گفت : قصد من اطعام شما است و می خواهم خانه ام به قدوم شما ، متبرّک شود ! و یکی از وزراء هم می خواهد به دیدار شما برسد . آن قدر اصرار نمود تا اینکه آن امام مظلوم قبول کرد و به خانه او

تشریف برد .

وقتی امام علیه السلام از غذای او خورد ، اثر زهر را در خود احساس نمود و برخاست و اسب خود را خواست تا سوار شده و مراجعت کند . میزبان گفت : بمانید ! حضرت فرمود : آنچه که تو با من کردی ، اگر در خانه تو نباشم ، برای تو بهتر خواهد بود . سپس سوار شد و به خانه برگشت .

چون داخل خانه شد ، اثر زهر در بدن شریفش ظاهر گردید و یک شبانه روز ، رنجور و نالان بود تا اینکه مرغ روحش ، به بال شهادت به درجات بهشت پرواز نمود⁽¹⁾ .

(1) منتهی الامال .

متن روضه امام جواد الائمه علیه السلام - سید مهدی میرداماد □

??

وقت پرپر زدنم برگ و برم میسوزد

موقع پر زدنم بال و پرم میسوزد

اونایی که اهل روزه باشن، بایه کلمه جلوتر میرن، اگه میخوای امشب بهت سوز بدن، تو روزه
آتیشت بزنی، هی بگو میسوزم، ببین چه روزه هایی برات مجسم میشه

وقت پرپر زدنم برگ و برم میسوزد

موقع پر زدنم بال و پر میسوزد

بس که کبریت کشیده است به جانم این زهر

آسمان دود، زمین در نظرم میسوزد

گفتم آبی روی آتش بود اشکم

بعضی وقت ها میگی گریه کنم، آبی رو آتیشه، سبک شم

گفتم آبی روی آتش بود اشکم اما

اشک هم پای دل شعله ورم میسوزد

همسرم ریخته در کاسه ی جان زهری که

هم سرم،هم بدنم،هم جگرم میسوزد

حرف از سوختن آمد

یه جایی بُرده تو رو که بغض دلت میترکه

حرف از سوختن آمد به گمانم طفلی

گفت عمه کمکم کن که سرم میسوزد

دوید از خیمه بیرون دامنش داره میسوزه،معجزش داره میسوزه،الله اکبر،یه وقت دید یه نانجیب داره

میاد به طرفش،روایت میگه نشست رو زمین،از عمه شنیده گوشواره ها رو میبرن،معجزهارو

میبرن،گفت:آقا به من زن،صدا زد عزیزم من با تو کاری ندارم،نترس،دید همه بدنش داره

میلرزه،گفت:من باهات کاری ندارم،من خودم دختر دارم،میدونم دختر بچه زود میترسه،صدا زد اگه

با من کار نداری،من یه خواهش ازت دارم،چی می خوای؟آب می خوای،تشنه هستی؟گفت: نه به من

بگو راه نجف کدوم طرفه، نجف و می خوی چیکار، گفت: می خوام رو کنم به جدم
.....امیرالمؤمنین، بگم، بیا بین با ناموست دارن چیکار میکنن، حسین

به جوانیم قسم بیشتر از آتش جان

قلب من از بی وفایی همسرم میسوزد

من از زهر نسوختم، من و هلله ی این زن ها آتیش زد، هلله کردن، کف زدن، یکی از این کنیزها
دلش به رحم اومد، میگن این ظرف آب رو برداشت، آورد، همچین که رسید جلو در، ام فضل ملعونه،
دستش رو گرفت، گفت: کجا میری؟ گفت: مگه نمی شنوی داره میگه سوختم، ظرف آب رو ازش
گرفت رفت، تو حجره، میگن آب رو جلوی امام جواد، ریخت رو زمین، گفت: میخوام جیگرم خنک
بشه، یه نفر دلش سوخت، برا امام جواد آب آورد، کربلا هم یه نفر دلش سوخت، اما یه خورده دیر
آورد، همچین که رسید دید هلال، نانجیب داره از گودال بالا میاد، کجا داری میری، دارم برا
حسین، آب میبرم، نمی خواد ببری خودم حسین رو سیراب کردم، میگه دیدم سر بریده حسین رو بالا
آورد، همه بگید حسین حسین